

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخچه‌ی پیدایش تشیع

ایت الله دکتر حیدری

۲	مقدمه :
۲	حقیقت تهاجم فرهنگی:
۶	فرهنگ ولایت محوری انقلاب اسلامی ایران
۷	جریانهای مخالف تشیع: آمریکا، صهیونیسم، و وهابیت :
۷	سه جریان در ضدیت و مبارزه با تشیع
۸	نمونه هایی از فعالیت آمریکا علیه تشیع
۸	نمونه هایی از فعالیت صهیونیسم علیه تشیع
۹	فعالیت وهابیت ضد تشیع
۱۲	فتنه وهابیت در خوزستان
۱۷	تاریخچه فرق اسلامی
۱۸	تاریخچه پیدایش مذاهب
۱۸	تاریخچه پیدایش تشیع
۱۹	شیعه در لغت و اصطلاح به چه معناست؟
۲۱	معرفی منابع شیعیان از اصحاب پیامبر ﷺ
۲۱	انگیزه شیعیان اولیه چه بوده است؟
۴۱	نقش معاویه در جعل حدیث
۴۴	نقش خلفای بنی العباس و دیگر حکام در ترویج مذاهب اهل سنت و انحصار آنها به چهار مذهب

مقدمه :

در ابتدا خوب است چند جمله‌ای پیرامون موضوع و فلسفه برگزاری این دوره داشته باشیم و عرایضی را در خصوص قالب کلی آن مطرح کنیم.

همانگونه که استحضار دارید محتوای این دوره «شیعه شناسی» است. در این دوره بحث‌هایی پیرامون ادله‌ی عقلی و نقلی امامت، سلفی‌گری و وهابیت، شبهات عقیدتی، شبهات تاریخی، شبهات فقهی و تاریخچه‌ی تشیع و تسنن ارائه می‌شود.

اما سئوالی که در این جا ممکن است مطرح شود این است که چرا این دوره را با نام «شیوه‌های مقابله با تهاجم فرهنگی» نامیدند؟

برای اینکه ارتباط دوره با این عنوان را به دست بیاوریم لازم است در ابتدا حقیقت تهاجم فرهنگی را بدانیم و بشناسیم.

حقیقت تهاجم فرهنگی:

تهاجم فرهنگی زمانی آغاز می‌شود که کشوری استعمارگر قصد آن را داشته باشد که سلطه‌ی اقتصادی، سیاسی و نظامی خودش را در کشوری دیگر ایجاد، گسترش و تثبیت نماید. لذا در اولین اقدام به سراغ فرهنگ آن کشور رفته، یورش می‌برد و در جهت ایجاد تحول در آن، دستگاه فرهنگی‌اش را دستکاری می‌کند. علی‌الخصوص زمانی که فرهنگ آن جامعه، یک فرهنگ مقاوم پرور باشد. لازمه و مقدمه‌ی تسلط بر چنین جامعه‌ای، تهاجم فرهنگی است که طی آن مردم این جامعه به صورت لش و بی حرکت بارآیند، تحقیر و سلطه پذیر شوند. در واقع به نوعی این کشورهای استعمارگر از یک حشره‌ای به نام آموفیل درس گرفته‌اند.

زیست شناسان یک حشره‌ای را به نام **آموفیل** معرفی می‌کنند، که خداوند دستگاه عجیبی را در وجودش به ودیعه نهاده است. تغذیه این حشره فقط از راه گوشت تازه و زنده‌ی کرم است، و تخم گذاریش هم درون کرم می‌باشد.

اما این حشره هنگام حمله و رشدن به کرم مستقیماً سراغ شکمش نمی‌رود. چرا؟ زیرا با آن هدایت تکوینی و فطری فهمیده است، که این کرم مقاومت می‌کند، و نمی‌گذارد این حشره به سهولت درون شکمش نفوذ کند. لذا اول به سراغ مغزش می‌رود، و با نیش که می‌زند آن را از کار انداخته، بی‌هوش و بی‌حس می‌کند. وقتی که این بلا را بر سرش آورد. آن موقع روانه شکم کرم شده و آن را سوراخ کرده، به درون آن فرو می‌رود، و شروع می‌کند به تغذیه از گوشت تازه و لذیذ کرم. در همان جا هم تخم گذاری می‌کند. دست قدرت پروردگار هم اقتضاء کرده که این حشره همین که مرحله‌ی تخم گذاری به پایان رسید، اجلش نیز فرا می‌رسد. بعد از مدتی نوزادان کرم بیرون آمده، و علی‌رغم این که والدین خود را ندیده‌اند شروع به تغذیه از گوشت تازه و زنده کرم کرده، و مدتی آن جا مانده، تا جان بگیرند. وقتی به حد رشد کافی رسیدند، کرم هم می‌میرد. آن گاه که کرم مُرد و بی‌مصرف شد، از درون آن خارج می‌شوند، و همان برنامه‌ای که والدین‌شان پیاده کردند، برسر کرم دیگری پیاده می‌کنند.

مشابه چنین برنامه‌ای را استعمارگران بر سر فرهنگ کشورها می‌آورند. مخصوصاً فرهنگ‌های مقاوم پروری مانند اسلام.

فرهنگ اسلام روحیه‌ی مقاومت را در جامعه می‌پروراند. این روحیه باعث حرکت، تلاش و جنب و جوش می‌شود، آن هم جنب و جوشی هدفدار و با انگیزه. جنب و جوشی که از توحید نشأت گرفته است. توحیدی که با میدان داری امامت و ولایت به منصفی ظهور می‌رسد. نه توحید خشک و بی‌روح و صرف نظری و بی‌خاصیت، بلکه توحید عملی. البته این ولایت شاخ و برگ‌هایی دارد. ولایت اهل البیت (علیهم السّلام) شاخه‌ای دارد به نام ولایت فقیه. ولی فقیه با توجه به اشرافی که

نسبت به اسلام، جهان معاصر و توطئه‌های دشمن دارد، وبا توجه به آن خصوصياتی که ولی فقیه باید داشته باشد از قبیل شجاعت، کیاست، مبارزه با هوای نفس و بقیه‌ی مسائل. وقتی ولی شرعی در جامعه‌ای نفوذ معنوی پیدا کرد، و حاکم شد، آن گاه اَمّت را رهبری خواهد کرد. با وجود ولایت فقیه در جامعه، امکان ندارد دشمنی فکر تجاوز را در سر پیوراند.

به عنوان نمونه، می‌توان ماجرای نهضت تحریم تنباکو را مثال زد، نهضت تحریم تنباکو مقاومتی در مقابل تهاجم استعمار که حاکی از قدرت نفوذ فقیه در رهبری جامعه است.

قرارداد شرکت رژی انگلیسی قراردادی بود که بین ناصرالدین شاه قاجار و لندن منعقد شده، که طی آن انگلیس انحصار دخانیات را در کل ایران برای خودش داشته باشد. به این بهانه صد هزار مستشار نظامی، کارمند انگلیسی و مبلغ مسیحی و حتی فاحشه خانه برای فاسد کردن اخلاق جامعه وارد کردند. بنای آن‌ها این بوده که مشابه کاری که در هندوستان پیاده کرده بودند، در ایران درست کنند، و از نظر نظامی، سیاسی و اقتصادی، سلطه پیدا کنند. اما یک دفعه با پُتک فتوای یک ولی فقیه، و مرجع تقلید به نام «میرزای شیرازی» مواجه شدند، و تمام نقشه‌هایشان نقش بر آب شد. وقتی که این فتوا رسید «الیوم استعمال تنباکو بایّ نحوِ کان در حکم محاربه با امام زمان(عج) می‌باشد»، همه‌ی ملت از اغنیا و فقرا، مؤمنین و غیرمؤمنین حتی فاسقین هم تبعیت کردند. در همان زمان از یک شرابخوار که چوپقش را شکسته بود، و در عین حال شراب هم می‌خورد، پرسیده شد که چرا چوپقت را شکستی؟ در پاسخ گفته بود: به دلیل فرمان مرجع تقلیدم. گفتند: اگر این قدر حلال و حرام را رعایت می‌کنی، پس چرا شراب می‌خوری؟! گفت: برای این که با این حال شربخوار بودنم امید این را دارم که امام زمان(عج) من را در روز قیامت شفاعت کند، اما اگر چوپق بکشم، به امید شفاعت چه کسی باشم، در حالی که مرجع تقلید ما گفته است «الیوم استعمال تنباکو بایّ نحوِ کان در حکم محاربه با امام زمان(عج) می‌باشد.»؟!!

آورده‌اند که روزی ناصرالدین شاه وارد استراحتگاهش شد. در حالی که عصبانی بود، دستور داد که قلیانش را بیاورند. اما در جواب شنید که قلیان قبله‌ی عالم شکسته شده است. با تعجب پرسید که چه کسی آن را شکسته است؟ گفته شد خانم شما. دستور داد که او را احضار کنند. گفت تو چرا قلیان مرا شکستی؟ جواب داد: برای اینکه قلیان کشیدن حرام است. ناصرالدین شاه گفت: چه کسی حرامش کرده است؟ جواب داد: آن کسی که مرا بر تو حلال کرده، قلیان کشیدن را حرام کرده است. ببینید فتوای مرجع تقلید تا کجا نفوذ کرده بود. شاه وقتی که این منظره را دید تسلیم شد، و به شرکت رژی گفت: چاره‌ای نیست، باید قرارداد را لغو بکنیم. با حالت سرافکندگی، این شرکت انگلیسی که قصد استعمار ایران را داشتند، فرار کردند.

نقل می‌کنند که رئیس این شرکت موقع برگشتن که با سلطان عبدالحمید عثمانی ملاقاتی داشت، خطاب به او گفته بود: تمام علت شکست ما در ایران تنها و تنها یک فتوای میرزای شیرازی است. مگر این آقا چقدر قشون و اسلحه و سرباز دارد؟ اینقدر نفوذ را از کجا بدست آورده است؟ سلطان عبدالحمید گفته بود: این میرزای شیرازی که من می‌شناسم غیر از یک عبا و قبا و یک عمامه و نعلین، چیز دیگری ندارد. منتهی چند تا نوکر دارد که از جمله نوکرانش، ناصرالدین شاه و سلطان عبدالحمید است. در این جا حساب کار دست رئیس شرکت انگلیسی آمد. واقعاً مرجع تقلیدی که پادشاهان افتخار نوکریش را می‌کنند، چقدر باید در بین مردم نفوذ داشته باشند و الاً قربه‌ی الله که نوکریش را نمی‌کنند. حتماً نفوذ مردمی دارد که از آن هراس دارند.

وقتی خبر شکست شرکت انگلیسی به میرزای شیرازی رسید، ایشان گریه کرده بودند، سؤال شد که مگر خبر بدی را برای شما آوردیم که ناراحت شدید؟ فرمودند: خیر دلیل گریه‌ی من چیز دیگری است. تا به حال انگلیس از میزان تأثیرگذاری اسلام و علماء بی‌خبر بود، و از عمق نفوذ روحانیت بی‌اطلاع. اما در این واقعه متوجه شدند که اسلام و روحانیت چقدر ذی نفوذ است. از این به بعد

برای تضعیف اسلام و روحانیت برنامه‌ها خواهند داشت. من به خاطر آینده‌ی روحانیت و اسلام گریه می‌کنم.

فرهنگ ولایت محوری انقلاب اسلامی ایران

نمونه بارزتر مقاومت در مقابل استعمار، نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) است. در این نهضت که نه تنها ملت ایران در زیر یوغ استعمار و نوکران آن رهایی پیدا کرد، و نظام اسلامی دلخواه خود را بر پا ساخت، بلکه می‌رود که آن نهضت به صورت الگویی برای مقاومت ملت‌های دیگر بخصوص در کشورهای اسلامی در بیاید. کما این که علایم آن آشکار شده است و مقاومت لبنان و فلسطین از نمونه‌های بارز آن است. در آن صورت ملت‌ها تسمه اسارت را از گرده خود پاره کرده، جای پای برای استعمار و سلطه کفار باقی نخواهد ماند. طبیعی است که خمیر مایه نهضت اسلامی ایران به رهبری ولایت فقیه، همان فرهنگ اسلامی شیعی با روح ولایت اهل بیت: است.

مطلب این است که استعمار با تمام وجود با خبر شده است، تا فرهنگی این چنین برقرار است، تا ولایت اهل البیت در قلوب نافذ است، و در نتیجه ولایت فقیه مقبول دل‌ها است، نمی‌تواند سلطه برقرار کرد، باید سراغ این ولایت، این فرهنگ و این اسلام رفت، آن را دست کاری کرد و از بین بُرد. تا وقتی که درخت تنومند ولایت اهل البیت پا برجاست حتی اگر ولایت فقیه را بشکنند یک شاخه‌ی دیگری درمی‌آید. آن شاخه‌ی دوم را بشکنند، شاخه‌ی سومی در می‌آید بنابراین کار ریشه‌ای آن است که ولایت اهل البیت را بزنند.

برنامه‌ی مذکور یکی از پایه‌های جنگ نرم غربی‌ها است، که مدت‌ها قبل بر علیه نظام جمهوری تدارک دیده بودند. جنگ نرم همان استراتژی غرب که به دنبال شکست جنگ گرم (جنگ تحمیلی) بر علیه انقلاب اسلامی ساماندهی شده است. مبنای فکری این استراتژی از تز «فوکویاما» تئورسین آمریکایی (ژاپنی الاصل) اقتباس شده است. نامبرده در سال ۱۳۶۵ در همایش بررسی خطرهایی که امنیت اسرائیل را مورد تهدید قرار می‌دهد، که در تل‌آویو تشکیل شده بود، گفت: انقلاب اسلامی

خطر اصلی تهدید کننده امنیت اسرائیل است. این انقلاب را نمی توان با جنگ گرم از بین برد. زیرا این نهضت بر مذهب تشیع استوار است. مذهب تشیع بر دو بال سرخ و سبز به پرواز در آمده است. بال سرخ همان فرهنگ شهادت طلبی حسینی و بال سبز فرهنگ امید و انتظار عدالت مهدوی است. تنها راه مقابله موفق با انقلاب اسلامی جدا کردن مردم ایران از این دو بال است. معلوم است که این کار جز با تهاجم فرهنگی میسر نمی باشد.

تهاجم فرهنگی در راستای سه هدف :

الف - استحاله‌ی عقیدتی ب - استحاله‌ی سیاسی ج - استحاله‌ی اخلاقی، بر علیه انقلاب اسلامی تنظیم شده است.

در بعد استحاله‌ی عقیدتی محورهای مختلفی مورد نظر دشمنان است. یکی از مهمترین آن ها، مقابله با عقیده ولایت اهل البیت: و به عبارت دیگر مذهب تشیع است.

جریانهای مخالف تشیع: آمریکا، صهیونیسم، و وهابیت :

در راستای مبارزه با تشیع (مذهب اهل بیت)، عمدتاً سه جریان در زمان حاضر بروز کرده است.

سه جریان در ضدیت و مبارزه با تشیع

جریانی به نام آمریکا، یک جریان، به نام صهیونیسم و جریان سوم به نام وهابیت است. امکان دارد این سؤال مطرح گردد که، آمریکا و صهیونیسم به اصطلاح سر و ته یک کرباس هستند، سگ برادر شغال است. اما ارتباط آن ها با وهابیت چیست؟ و چرا باید کنار هم قرار بگیرند؟ علت ظاهری آن هماهنگی، صرف نظر از همبستگی تاریخی بین صهیونیسم و وهابیت و وابستگی آن دو به استعمار غربی، این است که این ها احساس کردند، یک دشمن مشترک دارند. ولایت دشمن مشترک همه آنهاست، اگر چه با هم از جهاتی تفاوت های زیادی دارند.

نمونه هایی از فعالیت آمریکا علیه تشیع

دشمنی آمریکا با ولایت مشخص است زیرا ولایت باعث شده است که، دُم آمریکا از ایران بریده شود.

بر این اساس ایادی آمریکا فعالیت های وسیعی برای تخریب چهره تشیع انجام داده اند. از جمله: ۳۰۰ سایت اینترنتی در دنیا با زبان های مختلف، شب و روز علیه امام زمان (عج) تبلیغ می کنند. مقاله در پی مقاله، و فیلم پشت سر فیلم، حتی فیلم های کارتونی در جهت تمسخر ساحت ایشان تهیه و منتشر می شود. اما چرا و به چه دلیل؟

می خواهند اندیشه مهدویت را بکشند و از بین ببرند. همان گونه که فرعون از ترس تولد موسی (ع)، شکم دهها هزار زن اسرائیلی را درید تا این که موسی واقعی را بکشد. این ها نیز به قصد کشتن اندیشه امام، فعالیت می کنند، اگر دستشان به امام زمان می رسد ۱۰۰۰ بار او را می کشتند. اما چون دست پلیدشان به ساحت مقدس ایشان نمی رسد، به اندیشه ی امام زمان (عج) لطمه وارد می کنند. اما به فضل پروردگار این اقدامشان نتیجه ی معکوس داشت، و باعث شد که حس کنجکاوی میلیون ها انسان تحریک شود، و درباره ی امام زمان (عج) تحقیق کنند و به این نتیجه برسند که امام زمان (عج)، موجودی نازنین و عزیزست که باید شیفته اش شد. به تعبیر آن ها او مردی آسمانی (skyman) است، و به فریاد مظلومین خواهد رسید و بشریت را از ظلم و ستم رهایی می بخشد. بنابراین فعالیت های ضد امام زمانی آمریکاییان به نفع مسأله ی مهدویت گردید. و به اصطلاح معروف «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.»

نمونه هایی از فعالیت صهیونیسم علیه تشیع

و اما نمونه هایی از عداوت های صهیونیسم را خدمتتان عرض می کنیم. صهیونیسم طی ۵۰، ۶۰ سال اشغالگری، هیچگونه مقاومت جدی در مقابل خودش ندید. تنها بعد از انقلاب بود که مقاومت های جدی حزب ... لبنان و انتفاضه فلسطین را به چشم دید. حزب ... اصلاً فرزند ولایت است و فلسطین به صورت غیرمستقیم تحت تأثیر ولایت است. لذا به این نتیجه رسیدند که تنها جریانی که

توانایی رویارویی را دارد همان جریان ولایت است. بنابراین طبیعی است که دشمنی می‌ورزند. حتی برای مبارزه با تشیع، یک دانشگاه شیعه شناسی در تل آویو راه انداخته است، که دانشجو تربیت می‌کند. فقیه، مفسر، محدث و متکلم می‌سازد. لیسانس، فوق لیسانس، دکتری و کرسی استادی دانشگاه شیعه شناسی به منظور مبارزه با شیعیان می‌دهد.

فعالیت وهابیت ضد تشیع

و اما وهابیت، وهابیت چه کینه‌ای نسبت به ولایت دارد؟ مرضش چیست؟

در یک کلام باید گفت جریان وهابیت تضاد ذاتی با ولایت دارد. سطحی نگری، تحجر، غرور فوق العاده، دوری از هر گونه عاطفه و عقلانیت، استفاده از خشونت بی منطق و خروج از دایره ولایت، این‌ها ویژگی‌های کلی این جریان انحرافی است. پرواضح است که جریانی با این ویژگی‌ها امکان ندارد که با ولایت بسازد. ولایت یعنی عاطفه، ولایت یعنی عقلانیت، ولایت یعنی نور، یعنی صبغه خدایی داشتن، البته نه خدایی که این‌ها به صورت انحرافی فهمیده‌اند، خدایی که شب‌های جمعه به زمین آمده و می‌گردد که آیا مستغفری، گناهکاری نیست که من او را بیمارزم؟ خدایی که پایش را از بالای عرش دراز می‌کند تا به جهنم برسد و به اصطلاح گرمای جهنم را بچشد. خدایی که شبیه آدم است. این چه خدایی است، خدایی که به درد خدایی نمی‌خورد. بنابراین توحیدشان توحید نیست. ظاهراً توحید است اما در حقیقت شرک است و کفر. این‌ها با توحید و ولایت الهی همخوانی ندارد. از طرفی دیگر، وهابیت اساساً با دنیای اسلام دشمنی دارد، فقط شیعه‌ها را کافر نمی‌داند. همه‌ی مسلمین غیر خودشان را کافر می‌دانند. اصلاً ۵۰ و ۶۰ سال جنگ و آدم‌کشی که به راه انداختند بر سر مسلمان‌های هم وطنشان بود. بنابراین وهابیت با کل دنیای اسلام مشکل دارد. منتهی مرد عمل در مقابل خودشان را فقط علمای شیعه می‌دانند. چند سال پیش ۵۰ نفر از اساتید مبرز اهل تسنن آفریقا طی نامه‌ای از حضرت آیت الله العظمی سبحانی از مراجع و محققان بزرگوار شیعه، بابت کتاب‌هایی که در ردّ وهابیت نوشته بود، تشکر کردند و گفتند: آقا! قبل از این که کتاب شما به

دست ما برسد، وهابیت داشت ما را می‌خورد و ما حرفی برای گفتن در مقابل آن‌ها نداشتیم. نمی‌دانستیم از عقایدمان در مقابل وهابیت چگونه دفاع بکنیم. تا این که کتاب شما به داد ما رسید. ما با استفاده از استدلال‌های شما توانستیم در مقابل وهابیت بایستیم. بر این اساس طبیعی است که آن‌ها کینه شیعه و علمای شیعه را به دل بگیرند و لذا فعالیت وسیعی برای تخریب تشیع انجام دهند.

از طرف دیگر وهابیان به این بارو رسیدند، که مذهب اهل بیت: در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران در دنیا مطرح شده، و باعث اقبال بسیاری از مسلمان‌های سنی به تشیع گردیده است. این واقعیت به صورت چالش جدی برای وهابیت در آمده است. طبیعی است که آن‌ها از این جهت هم احساس خطر نمایند، و دست به فعالیت‌های گسترده‌ای علیه تشیع بزنند. یکی از نمونه‌های فعالیت آن‌ها راه اندازی ۴۰۰۰ سایت اینترنتی بر علیه تشیع است. یکی دیگر از اقدامات خصمانه آنان در چاپ و توزیع کتاب با تیراژ میلیونی تعداد ۳۵۰۰ عنوان طی ۲۵ سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تجلی نموده است. بعضی از عناوین تا ۴۰/۰۰۰/۰۰۰ تیراژ داشته است. برای این که متوجه عمق کار شویم خوب است، مقایسه‌ای داشته باشیم. در ایران کتب استاد مطهری که پرتیراژترین کتب کشور است تا حالا تیراژ همه آن‌ها به چهل میلیون نسخه نرسیده است. در نظر بگیرید که چهل میلیون را ضرب در ۳۵۰۰ کنیم چه از آب درمی‌آید. با این کار دنیا را از کتب ضد شیعی آن‌هم به زبان‌های مختلف پر کرده‌اند.

لازم به ذکر است طی ۱۴ قرن قبل از انقلاب فقط ۱۵۰۰ عنوان کتاب علیه تشیع نوشته شده اما وهابیون طی ربع قرن ۳۵۰۰ عنوان کتاب نوشته‌اند و روی هم رفته ۵۰۰۰ عنوان شدند که از مجموع این‌ها ۷۰٪ را وهابیت در ربع قرن و ۳۰ درصد، از آن کل اهل تسنن طی ۱۴ قرن است. اما این را هم بدانیم، که این کتاب‌ها نه تنها افاقه‌ای به حالشان نکرد، بلکه به ضررشان هم تمام شد. امروزه موج تشیع و استبصار دامن وهابیت و جوان‌های سنی را گرفته است. به عنوان چندی پیش (سال ۱۳۸۵ ش) نوار کاستی بدستم رسید که از رادیو عربستان ضبط شده بود.

نوار خطبه یکی از ائمه‌ی جمعه عربستان بود، که فریاد می‌زد: «یا امة الاسلام! ادرکونا لقد دهانا خطرٌ عظیم» ای امت اسلام بدادمان برسید خطر بسیار بزرگی ما را تهدید می‌کند. خبری که این امام جمعه داشت، این بود: «لقد تَشَيَّعَ شَبَابُنَا» جوان‌های ما شیعه شدند. جوان‌های ما که قصد دستشویی رفتن دارند، روی درب توالت‌ها می‌نویسند: «هذا منزل معاوية بن ابي سفيان، هذا منزل عائشة». نمی‌دانم چرا جوان‌های ما صحابه‌ی پیغمبر را به تمسخر می‌گیرند.

تنها جوان‌ها نیستند که به مذهب اهل بیت: روی آورده اند، به چالش کشیده شدن وهابیت توسط برخی از محققان وهابی بلکه برخی از علمای اهل سنت دارند اندیشه وهابیت را به چالش می‌کشند. به عنوان مثال، محقق سید محمد بن علوی مالکی مکی حسنی از علمای وهابی اهل مکه بود، که به رحمت خدا رفت. کتابی نوشت به نام «مفاهیم يجب أن تُصحَّح» یعنی مفاهیمی که باید از نو بازنگری شود. او می‌گوید: محمد بن عبدالوهاب مرد بزرگواری بود. اما درباره‌ی «توسل» اشتباه کرده و تفسیری که از توسل کرده، تفسیر غلطی است. تفسیر درست آن نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است. آن چه محمد بن عبدالوهاب درباره‌ی حرمت زیارت پیغمبر گفته است، گفتار اشتباهی است. زیارت پیغمبر بنا به دلایل متعدد یکی از مقرّبات است. تبرک و بوسیدن ضریح نه تنها اشکال ندارد بلکه خیلی خوب است و اجر و ثواب دارد.

ایشان در این کتاب فکر و اندیشه‌ی وهابیت را به چالش کشیده است. بنده چاپ دهم این کتاب را دیده‌ام. وقتی این نویسنده رحلت کرد هزاران جوان به پای تشییع جنازه اش آمدند.

نمونه دیگر شخصی است به نام شیخ حسن بن فرحان المالکی است، که از دانشمندان معروف اهل سنت در عربستان است، و در قید حیات است، و در مکه به سر می‌برد. استاد دانشگاه بوده که از دانشگاه اخراج شد. جرمش این بود که کتابی به نام «داعيةٌ و ليس نبياً» (او دعوتگر بود نه پیامبر) نوشته است، یعنی محمد بن عبدالوهاب خیلی آدم خوبی بوده اما امام معصوم نبوده، پس می‌شود افکارش را نقد کرد. از این رهگذر افکار محمد بن عبدالوهاب به ویژه مسأله تکفیر مسلمانان را به

چالش کشید. کسانی که چالش های وهابیت را رصد می کنند و امواج پدید آمدن اشمئزاز نسبت به باورهای خلاف فرهنگ اسلامی به ویژه در بین تحصیل کرده ها و جوانان را خبر دادند می دانند که: وهابیت امروز در سرایشی سقوط قرار گرفته است. طبیعی است که هر جریانی خلاف ملت حرکت کند، ضد عقلانیت، عاطفه و فطرت باشد، سرنوشتی غیر از این نمی تواند داشته باشد. این پایان حتمی وهابیت است.

هدف فعالیت های عدیده وهابیون ایجاد شک و تردید در باورهای شیعی بود. اما نه شیعیان را سنی کردند و نه جلوی تشیع جوانان خودشان را گرفتند. در عین حال ممکن است، در گوشه و کنار افراد خامی از جوانان و غیر آن ها این شبهات را از طریق رسانه ها، ماهواره ها، سی دی، و کتاب ها بشنوند و بخوانند و تحت تأثیر قرار بگیرند، و در مبانی عقیده خویش دچار شک و تردید شوند.

فتنه وهابیت در خوزستان

سؤال: چرا بعضی از مردم و جوانان ما در خوزستان به سمت وهابیت گرایش پیدا می کنند؟ واقعیت این است که بر فرض وقوع چنین پدیده ای و امثال آن، باید آن را یک حالت عارضی بر خلاف طبیعت و روال عادی مردم این سامان دانست، همانند حالت بیماری که بر خلاف حالت سلامتی که حالت طبیعی آدمی است، عارض می گردد.

زیرا تشیع مردم خوزستان اصیل و یکپارچه است. در حال حاضر این داستان از معدود داستان های مرزی است که اهالی آن صد در صد شیعه هستند. اصالت تشیع در این داستان مخصوصاً در مناطق غربی و جنوبی این استان به قرن اول هجری بر می گردد. زیرا عشایری که در این منطقه از قبل اسلام ساکن بودند. هم در پذیرش اسلام و هم تشیع پیشتاز بودند و در زمان حکومت امیرمؤمنان (ع) وقتی که « خریّت » خارجی و طرفداران او از کوفه به خوزستان گریخته و مورد تعقیب لشکریان حضرت قرار گرفت با کمک مردم خوزستان محاصره و تار و مار گردید. علاوه بر آن مردم پیشتاز در

تشیع بسیاری از شیعیان مخلص امیرمؤمنان (علیه السلام) از همان قرن اول هجری بر اثر جور و فشار امویان به خوزستان هجرت نموده، ساکن شدند. در بین آن ها نوادگان اصحاب برجسته امیرمؤمنان بودند. لذا امروزه می بینیم که نسب بسیاری از طوایف مطرح در این منطقه به آن ها بر می گردد. مثلاً بنی طرف از تیره طرفات (طرفه، طرفه وطارف) فرزند شهید عدی بن حاتم طرفی، سودانی ها از تیره مقداد بن اسود کندی، مذحجی ها از تیره مالک اشتر نخعی، مخصوصاً این که در ترجمه نعمان بن ابراهیم بن مالک نخعی از علمای شیعه آمده است که وی به اهواز هجرت و در آن جا ساکن شده است، طایفه بنی اسد به حبیب بن مظاهر اسدی و همین طور طوایف دیگر.

از طرف دیگر در تاریخ آمده است که در اهواز مرکز علمی بسیار پیشرفته ای در قرون دوم تا چهارم فعال بوده و شخصیت هایی مثل حسن بن سعید، وحسین بن سعید اهوازیان، ابن سکیت اهوازی دورقی، علی بن مهزیار اهوازی، برادران و نوادگان اوخاندان نوبختی و دیگر شخصیت ها و بیوت علمی شیعه از آن سامان برخاستند و در آسمان تشیع درخشیدند. از این رهگذر در زمان امام صادق (علیه السلام) حکومت عباسی وقت فرماندار اهواز را از بین شیعیان به نام عبدالله بن نجاشی برگزید. این شخص ارتباط مستمری با امام صادق (علیه السلام) داشت. از جمله از امام صادق (علیه السلام) درباره اخلاق کارگزاران سؤال نموده، امام صادق (علیه السلام) رساله بلندی در پاسخ او نگاشته که در کتب حدیث و فقه نقل شده است. سفر امام رضا (علیه السلام) به ایران و ورود ایشان به ایران از دروازه خوزستان، خوزستان را به دروازه ورود تشیع به ایران مبدل نموده است. علمای خوزستانی با تلاش های زیاد علمی و جمع آوری و تبویب احادیث ائمه معصومین (علیهم السلام) نقش کم نظیری در احیاء و انتقال فرهنگ شیعی به دوره های بعدی ایفا نموده اند. مثلاً حسن بن سعید سی کتاب، حسین بن سعید چهل کتاب، و علی بن مهزیار پنجاه کتاب با استفاده از اصول اربعمائه جزوه های گردآوری شده توسط اصحاب امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) به انضمام احادیثی که خود از ائمه شنیده بودند. نگارش نموده بودند به طوری که کتاب های آن ها یکی از منابع عمده کتب اربعه شیعه (اصول و فروع کافی کلینی (۳۲۹) من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق

(۳۸۰) وتهذيب واستبصار شيخ طوسي (۴۶۰ هـ) بوده است. از تأمل در این واقعیت های تاریخی می توانیم راز و رمز کلام مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای درباره نقش اهواز در انتقال تشیع به ایران را بفهمیم. ایشان در سفر تاریخی به اهواز در سال ۱۳۷۵ فرمودند: مردم ایران از نظر رواج تشیع به دو مجموعه انسانی وامدار است. یکی اهواز است و دیگری جبل عامل». بنابراین تشیع مردم خوزستان با این سوابق محکم اصیل است.

البته هر انسان یا مردم سالمی امکان دارد که حالت بیماری بر آن ها عارض شود که باید آن را درمان نمود. برای درمان بیماری باید به سراغ علل و عوامل پدید آمدن بیماری رفت تا معالجه آن امکان پذیر باشد در زمینه مطرح شدن پدیده وهابیت در خوزستان، همان گونه که در جاهای دیگر کم و بیش بر اثر القاءات دشمنان مطرح شده است باید علل آن را واکاوی نمود.

این گرایش معلول حرکت گروهی ضد انقلاب است. در استان خوزستان از همان ابتدا عده ای ضد انقلاب به قصد تجزیه طلبی فعالیت کرده بود، و در برنامه خود با شکست مواجه شد. اعتقاد قلبی مردم این استان به اصل ولایت عامل شکست ایشان بوده است. لذا به این فکر افتادند، مادامی که این مردم و علی الخصوص جوانان پایبند ولایت هستند، هرگز نمی توان از آن ها سربازگیری کنند. بنابراین باید در این سدّ منیع رخنه ایجاد کرد. این یک عامل.

اما عامل دیگر به ماجرای تضعیف صدام پس از جریان استقرار آمریکا در خلیج فارس باز می گردد. گروه ضد انقلاب که تا قبل از این به حمایت های صدام دلخوش بودند، از آن به بعد، لازم دیدند به دنبال پشتیبان دیگری بروند. غیر از کشورهای منطقه که با جمهوری اسلامی مشکل سیاسی دارند کشور دیگری نمی تواند کمکشان کند. لذا دست به دامن امارات و عربستان شدند. اما این دو کشور حاضر به حمایت از یک جریان شیعی نبودند. لذا ساپورت مالی خود را مشروط به وهابی شدن این جریان کردند. به این ترتیب با این دو انگیزه ی سیاسی ضد انقلابی در سال های اخیر شروع به فعالیت کرده اند و با مانور تبلیغاتی بر محرومیت اقتصادی، بیکاری، احساس تبعیض که در استان ما

کما بیش وجود دارد، توانستند زمینه‌ی مساعدی را برای خود فراهم نمایند و بعضی از جوان‌ها را فریب دهند، و چنین القا کنند که اگر خواستار استانی مرفه و بهره‌مند از نفت سرشار هستید، باید از ایران مستقل شده و خوزستان را برای خود کشوری آزاد و آباد سازید. اما لازمه رسیدن به چنین هدفی تغییر مذهب است. تا زمانی که شما شیعه هستید، همچنان مستضعف و توسری خور هستید و از این قبیل حرف‌های بی اساس که تحویل مخاطبان خود می دهند و آن‌ها را اغفال می‌کنند. تا آن جا که به دستشان بمب داده‌اند و در سال ۱۳۸۴ بانک سامان اهواز، در کیان پارس و نیز در خیابان سلمان فارسی بمب‌گذاری کردند و در ماه مبارک رمضان افرادی را با حال روزه‌داری به شهادت رساندند. عوامل بمب‌گذاری پس از دستگیر شدن ۶۰٪ تا ۷۰٪ درصد آنان اعتراف کرده‌اند ما در ابتدا وهابی شدیم، بعد اقدام به این کار کردیم. یعنی اول معتقد شدند که شیعه کُشی باعث تقرّب به خداست بعد اقدام کردند!

ارتباط وهابیون و ارهابیون

سؤال: آیا وهابیون با ارهابیون در ارتباط هستند؟

وهابیون و ارهابیون یکی هستند. القاعده اساساً وهابی است. و نظرشان این است که چرا فقط شیعیان در عربستان کشته شوند، بلکه باید همه‌ی شیعیان و مخصوصاً شیعیان ایران از دم شمشیر گذارنده شوند.

در مقابل وضعیت موجود چه کار باید کرد؟ آیا می توان بی تفاوت ماند ؟ هرگز، اما چه کسی مسئولیت دارد جوان‌ها را در مقابل آن تهاجمات فرهنگی واکسیناسیون کرد؟ شکی نیست که همه مسئولند و در رأس همه روحانیت. چرا که روحانیت اساساً شغلش دفاع از ارزش‌ها در برابر این هجمه‌هاست. اما آیا روحانیت به تنهایی از عهده این کار برمی آید؟ شکی نیست که همه باید به کمک ما بشتابند، مخصوصاً معلمان. و شما معلمین دلسوز و متعهد هم که جوانان و دانش‌آموزان را در اختیار دارید، سربازان خط مقدم جبهه مقابله با این تهاجمات هستید، و لازم است بدانید که

زدودن این شبهات انحرافی یک عملکرد معنوی می‌طلبد و از جنس زور و بگیر و ببند نیست. مقصود از کار معنوی همانا منطق و احساس، عقلانیت و عاطفه است. این دو با هم می‌توانند عقیده ساز باشند، و هم می‌توانند عقاید را از بین ببرند و این دو امر معنوی در اختیار نویسندگان، معلمان، گویندگان و افرادی از این قبیل است، فقط این افراد توانایی استفاده از این دو ابزار را دارند و مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهند و غیر از این هیچ راه دیگری وجود ندارد.

بنابراین شما فرهنگیان و آموزگاران عزیز این ابزار را دارید، و توانایی تأثیرگذاری شما بالا است. اما بدون آموزش قبلی نمی‌توانید، از عهده کار برآیید. به فرض مثال اگر دختر خانمی یا آقا پسری از شما سؤال بکند، و بگوید: این درست است که **عمر با ام‌کلثوم ازدواج** کرده است؟ اگر صحت دارد بنابراین بین عمر و علی علیه السلام قرابت و فامیلی بوده است و درست است که در گذشته روابط میان آنها شکر آب شده ولی بعدها سازش کردند؟ پس دیگر ما چرا این قدر نسبت به عمر حساس هستیم؟ و یا اگر پرسیده شود، که این درست است که **سجده بر مهر شرک** و بت پرستی است؟ پس چرا ما شیعیان بر مهر سجده می‌کنیم؟ یا بگویند چه اشکالی دارد که با دست بسته نماز بخوانیم، و به این ترتیب در برابر خدای متعال خضوع بیشتری از خودمان نشان بدهیم؟ و آیا راست می‌گویند که **توسل به اهل بیت**، شرک است و حرام؟ پس چرا ما چنین می‌کنیم؟ آیا درست است که زیارت امام زاده‌ها حرام و باطل است؟ شما به عنوان معلم و آموزگار چه جوابی می‌دهید. لابد می‌گویید «نمی‌دانم!» و اگر نمی‌دانید چاره‌ای نیست، و باید بگویید نمی‌دانم. اما با گفتن نمی‌دانم که مشکل حل نمی‌شود. و شبهه از ذهن مخاطب برطرف نمی‌شود. و چه بسا تأثیر مخرب شبهه را دو برابر کند و محصل با خود بگوید: که این که معلم ماست و ۵۰ سال عمر دارد جوابی برای گفتن نداشت. لابد شیعه حرفی برای گفتن ندارد. و یا این که آموزگار در جواب دادن به شبهه آسمان و ریسمان به هم ببافد. اما آیا واقعاً با این نحوه عملکرد شبهه‌ای بر طرف می‌شود؟ پس راهکار چیست؟ راه حل این

است که معلم ما باید مثل سرباز خط مقدم جبهه آموزش ببیند تا در مقابل هجمه فرهنگی دشمن مقابله کند. و این دوره به این منظور و در این راستا تدارک دیده شده است.

تاریخچه فرق اسلامی

برای شناخت اسلام حقیقی لازم است با تاریخچه فرق اسلامی آشنایی پیدا کنیم. زیرا ما موظف هستیم اسلام را به عنوان دین حق بپذیریم و بر اساس آن وظایف شرعی خود را عمل کنیم. خداوند می فرماید: « ان الدین عند الله الاسلام ... و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخره من الخاسرین » اما کدام اسلام؟ و به عبارت دیگر چه قرائتی از اسلام معتبر است و حجیت دارد و مورد قبول خدا و پیغمبر است؟ زیرا در اسلام فرقه های مختلفی پدید آمده و هر کدام مدعی است که قرائت صحیح از اسلام پیش آمده است.

در دنیای اسلام، ما با فرقه ها و مذاهب مختلف روبه رو هستیم. مذهب شیعه، و مذهب اهل سنت را داریم، اصطلاح اهل سنت وقتی در مقابل شیعه قرار می گیرد، شامل تمام فرقه هایی می شود که اهل بیت را به عنوان ائمه معصوم نمی شناسند، می شود. بنابراین، اهل سنت از جهت عقیدتی به سه شاخه تقسیم می شوند که عبارتند از: اشاعره، معتزله و خوارج. همچنین از جهت فقهی مذاهب فراوانی دارند و به بیش از ۵۰ مذهب تقسیم شده اند. ولی در حال حاضر ۴ مذهب مطرح است، که عبارتند از: مذهب مالکی، حنفی، شافعی و مذهب حنبلی.

مذاهب دیگر منزوی و منقرض شده، و از بین رفته اند. البته شیعه هم انشعابات در خودش داشته است. مثل کیانیّه، زیدیه اسماعیلیه، فطحیه و واقفیه. روی هم رفته فرقه های زیادی هست. بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که عقیده اش را با استدلال بپذیرد و از خود بپرسد که به چه دلیل این فرقه بر حق است؟ یقیناً همه این فرقه ها برحق نیستند؟ و اساساً بعضی از فرقه ها همدیگر را تکفیر می کنند. البته همه این مذاهب هم بر باطل نیستند. در حقیقت از این میان یک فرقه برحق است و ما بقی آمیخته به باطل و حق اند. ما مذهبی که باطل محض باشد نداریم. چون هیچ آدم عاقلی از باطل

محض پیروی نمی‌کند. و لذا آقا امیرالمؤمنین^۷ می‌فرمایند: «اگر باطل به صورت عریان و پوست کنده عرضه شود، هیچ طالب حقی به دنبال باطل نمی‌رود و بهانه‌ای برای باطل نمی‌ماند» ولی خطر آن جاست که قدری از حق و مقداری از باطل گرفته شود و التقاط به وجود آید و مطلب چنان مخفی و مبهم گردد که افراد غیر متخصص را به اشتباه اندازد.

در حدیثی از پیامبر اکرم^(ص) آمده است که: «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که تنها یک فرقه اهل نجات است و ما بقی اهل جهنم‌اند.» انسان باید فرقه ناجیه را پیدا کند تا از آن پیروی کند. اما با چه معیار و ضابطه‌ای می‌توان موفق شد.

تاریخچه پیدایش مذاهب

یکی از آسان‌ترین و نزدیک‌ترین راه شناخت فرقه‌ی ناجیه همانا شناخت تاریخچه‌ی پیدایش مذاهب است. در تاریخ شناسی مذاهب ما به دنبال آن هستیم که بدانیم هر مذهب کی متولد شده است؟ مؤسس آن چه کسی بوده است؟ و طرفداران اولیه‌اش چه کسانی بوده‌اند؟ و از این میان تنها آن مذهبی برحق است که در زمان پیامبر بوجود آمده باشد و پیامبر آن را تأیید کرده باشد.

اما مذاهبی که در اسلام بعد از پیغمبر به وجود آمده‌اند، ساخته و پرداخته آدم‌های عادی و جریان‌ات سیاسی هستند و ربطی به خداوند متعال و پیغمبر اکرم^(ص) ندارد.

بنابراین تاریخچه‌ی پیدایش مذاهب معیار خیلی خوبی است و ما را در تشخیص حق از باطل یاری می‌رساند.

تاریخچه پیدایش تشیع

ما در این مبحث به دنبال اثبات این مطلب هستیم که تشیع تنها مذهبی است که در زمان پیامبر اکرم^(ص) متولد شده و زایشگاه آن هم مدینه بوده و مؤسس آن شخص پیامبر اکرم^(ص) است و شیعیان اولیه، اصحاب برجسته‌ی پیامبر بوده‌اند و خود پیغمبر لفظ شیعه را بر آنها نهاده بود.

شیعه در لغت و اصطلاح به چه معناست؟

شیعه یعنی چه؟ شیعه یعنی پیرو و تابع. اما در اصطلاح خاص به معنی پیرو امام علی علیه السلام و پیروان اهل بیت است.

این اصطلاح خاص را چه کسی به کار برد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کدام دلیل و سند؟ در جواب باید گفت که احادیث فراوانی نه تنها در کتب شیعه ای که در کتب اهل سنت هم در این باره وارد شده است. بنده در تحقیقی که در کتب اهل سنت داشتم، **بالای ۴۰ حدیث** را پیدا کردم و این احادیث را به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر کرده‌اند. مضمون این احادیث بیانگر این معنا است که **پیامبر اکرم برای اولین بار نام «شیعه» را به پیروان علی علیه السلام نهاد.** از این میان به دو حدیث اشاره می‌کنم. حدیث اول را از کتاب «الدُر المنتور» سیوطی، که یک کتاب تفسیری است نقل می‌کنم. در جلد ۶ صفحه ۵۸۹ در تفسیر سوره‌ی مبارکه «بینه» ذیل آیه:

«انّ الذین آمنوا و عملوا الصّالحات اولئک هم خیر البریّه»

از جابر بن عبدالله انصاری که یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است نقل می‌کند: «قال کنا عند النبی صلی الله علیه و آله فأقبلَ علی صلی الله علیه و آله فقال النبی صلی الله علیه و آله: والذی نفسی بیده انّ هذا و شیعتَه لهم الفائزون» یک وقتی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام وارد شد. پیامبر فرمودند: قسم به آن کسی که جانم به دست اوست این آقا (یعنی علی علیه السلام) و شیعیانش اهل فوز و رستگاری‌اند. یعنی ما بقی مسلمین عاقبت بخیر نخواهند شد و در سرایشی سقوط قرار می‌گیرند.

دو نکته مهم با تأمل در حدیث فوق به دست می‌آید. از این دو حدیث استفاده می‌شود که تفسیر فرقه‌ی ناجیه همان شیعه علی علیه السلام است زیرا ۱- در عبارت «لهم الفائزون» لام، **لام تأکید** است وقتی در ابتدای جمله می‌آید معنی **انحصار** دارد یعنی تنها این‌ها اهل فوزند و فرقه‌ی ناجیه تنها این‌ها هستند. ۲- اما استفاده‌ی دومی که می‌توان از این حدیث کرد این است که کلمه شیعه برای اولین بار

توسط پیغمبر اکرم ﷺ و در مورد پیروان علی ﷺ آن هم با لحن تایید به کاربرده شده است. پس این پیغمبر اکرم بود که این مذهب را تأسیس کرد.

اما حدیث دوم را از کتاب «الصواعق المحرقة» تألیف ابن حجر نقل می‌کنیم. ابن حجر این کتاب را برای کوبیدن شیعه نوشته است اما از آن جا که اراده خداوند بر این تعلّق گرفته است که حجت خودش را از زبان معاندین به سمع و رؤیت مردم برساند، همین ابن حجر احادیث نابی راجع به شیعه نقل کرده است. از جمله این حدیث را از اُمّ سلمه که پاک ترین همسر پیامبر ﷺ بعد از حضرت خدیجه است، در صفحه ۱۶۱ کتاب نقل می‌کند و می‌گوید: شبی که پیغمبر اکرم ﷺ در حجره‌ی من بود، فاطمه ﷺ و علی ﷺ آمدند و پیامبر فرمود: «یا علی! أنت و اصحابُک فی الجنة، انت و شیعتک فی الجنة» ای علی! تو و یارانت در بهشتید، تو و شیعیانت در بهشتید. هم به اصحاب اشاره کرده و هم به شیعه. و این نوع تعبیر برای تأکید بیشتر است و هر دو عبارت مترادف می‌باشند و دارای یک معنی، و یا این که به این معنی است که بگوییم مقصود از اصحاب، یاران، شیعیانی است که در زمان خود حضرت علی ﷺ بودند از جمله سلمان، ابوذر و ...، مقصود از شیعه، یارانی است که بعد از پیامبر ﷺ آمدند. امثال من و شما إن شاء الله. پس پیامبر ﷺ می‌فرماید همه یاران و شیعیان تو، چه کسانی که معاصر تو هستند و چه کسانی که بعداً متولد می‌شوند و از تو پیروی خواهند کرد اهل بهشتند. « انت و شیعتک فی الجنة » همانگونه که ملاحظه می‌کنید چنین حدیث نابی از زبان یک فرد معاند و مخالف نقل شده است. یکی از علمای اهل سنت گفته است که من به کتب اهل سنت مراجعه کردم و شیعه شدم. همه‌ی ادله‌ی شیعه در کتب اهل سنت جمع است. یکی از علمای شیعه گفته است که اگر همه‌ی کتب شیعه را از بین ببرند، من همه‌ی عقاید شیعه را از کتب اهل سنت استخراج می‌کنم.

نتیجه گیری

از این دو حدیث و امثال آن، این را می‌فهمیم که موسس شیعه، خود وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ است و شیعه به پیروان حضرت علی ﷺ گفته می‌شود که اصحاب برجسته‌ی پیامبر بودند. امثال سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، یاسر و ... از اصحاب پیامبر و شیعیان علی بودند و تعداد شیعیان در میان اصحاب به این چند تن خلاصه نمی‌شود بلکه صدها نفر از صحابه پیامبر، شیعه علی ﷺ بودند و به شیعه بودن معروف و مشهور بودند و در کتب اهل سنت به این عنوان معرفی شده‌اند.

معرفی منابع شیعیان از اصحاب پیامبر ﷺ

در این جا نمونه‌هایی از برخی کتاب‌هایی را که درباره‌ی آن دسته از اصحاب پیامبر که شیعه‌ی علی ﷺ هم بودند سخن به میان آمده است، مطرح می‌کنیم:

۱. کتاب الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعه، تألیف سید علی خان مدنی که در آن شرح حال ۴۶ نفر از شیعیان اولیه را نوشته است.

۲. کتاب الفصول المهمة تألیف سید عبدالحسین شرف الدین که در آن ۲۰۳ نفر از اصحاب پیامبر که شیعه بودند را معرفی کرده است.

۳. کتاب هویة التشیع تألیف دکتر شیخ احمد وائلی که در آن نام ۱۳۷ نفر را از اصحاب پیامبر که به عنوان شیعه مطرح شده بودند، از کتب اهل سنت استخراج شده است.

۴. کتاب شخصیت‌های اسلامی شیعه تألیف حضرت آیت الله العظمی شیخ جعفر سبحانی که شرح حالی است از شخصیت‌های برجسته‌ی پیامبر که به عنوان شیعه معروف بودند.

انگیزه شیعیان اولیه چه بوده است؟

انگیزه‌ی شیعیان اولیه برای تشیع عبارت بود از:

۱- مشاهده نزول آیات درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام. آیاتی مانند ولایت، تطهیر، بَلِّغْ، مَبَاهِلَه، انذار، و غیره که بر ولایت، جایگاه رفیع آنها در جامعه اسلامی و فضیلت ویژه آنان نزد خداوند دلالت می‌کند. یکی از آنها آیه انذار است که در سالهای اولیه بعثت نازل شده و در پی آن مقام وزارت و خلافت حضرت علی علیه‌السلام مورد تصریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار گرفت. آیه‌ی انذار در حقیقت اولین دستور در خصوص آشکار کردن دعوت پیامبر بود و پیامبر اکرم آن موقع از حضرت علی علیه‌السلام که ۱۳ سال داشت خواسته بود که غذایی درست کند و چهل نفر از عشیره بنی‌هاشم را دعوت کند. بار اول و دوم، ابو لهب جلسه را به هم زد و بار سوم پیامبر رشته‌ی سخن را به دست گرفت و فرمود: «یا بنی هاشم! لقد جئتکم بخیر الدنیا و الآخرة اَیکم یوازرنی علی ذلک؟» ای بنی هاشم! من خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم پس چه کسی از شما مرا در این راه یاری می‌کند؟ به غیر از علی علیه‌السلام هیچ کس جوابی نداد. پیامبر سه بار تأکید کرد و نهایتاً پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود «یا بنی هاشم! هذا اخي و وزیری و وصیی و خلیفتی من بعدی فاسمعوا له و اطیعوا» پیامبر دست حضرت علی علیه‌السلام را گرفت در حالی که سیزده سالش بیشتر نبود فرمود: ای بنی هاشم! این برادر من و وزیر من و وصی من و خلیفه من و جانشین من خواهد بود پس به حرفش گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید.

حدیثی که نقل شد به حدیث «یوم الدار» معروف است که به مناسبت آیه‌ی انذار صادر شده است. در این حدیث پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همزمان با اعلام نبوتشان، امامت حضرت علی علیه‌السلام را هم اعلام می‌کنند. از این مطلب چنین استفاده می‌شود که نبوت و امامت همزاد هم هستند و در یک روز متولد شده‌اند. به عبارت دیگر نبوت و امامت دو روی یک سکه هستند. اسلام چیزی غیر از تشیع نیست. در میان قرائت‌های مختلف از اسلام، تنها قرائت صحیح، همان قرائت اهل بیت علیهم‌السلام است.

۲- شنیدن توصیه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره اهل بیت:، ولایت و مقام رفیع آنها: عامل دوم گرایش صحابه برجسته پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تشیع همان احادیث فراوانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد اهل بیت فرموده‌اند از جمله

حدیث ثقلین، منزلت، غدیر، سفینه، یوم الدار و ده ها حدیث دیگر که مدارکش در کتب اهل سنت موجود است.

اهل بیت در مصادر اهل سنت

برخی از علمای شیعه و اهل سنت کتاب‌های مستقلی درباره‌ی احادیث با استفاده از کتب اهل سنت نوشته‌اند که چند کتاب را برای شما معرفی می‌کنم:

۱. احقاق الحق اثر گرانقدر شهید قاضی نورالله مرعشی شوشتری از دانشمند قرن نهم هستند. که تا به امروز با حواشی آیت الله نجفی مرعشی تعداد ۳۷ مجلد از آن چاپ شده است. ایشان در هندوستان به تحقیق پرداختند و در همان جا شهید شدند.

۲. عبقات الانوار اثر گرانسنگ علامه میرحامد حسین هندی^(۱) که در ۱۰۰ جلد به زبان فارسی چاپ شده است و اخیراً آیه الله سید علی میلانی آن را در بیست جلد تحت عنوان «نفحات الازهار فی تلخیص عبقات الانوار» ترجمه و تلخیص نموده است.

۳. الغدیر اثر (علامه امینی) که تا به حال ۱۳ جلد آن فقط درباره‌ی حدیث غدیر چاپ شده است.

۴- فضائل الخمسة من الصحاح الستة اثر مرحوم فیروز آبادی

۵- ینابیع المودة حنفی قندوزی

۶- فرائد السمطين جوينی شافعی

از این بیانات چنین نتیجه‌گیری می‌شود که مذهب اهل البیت یک مذهب حق و اصیل است و مؤسس آن پیامبر گرامی اسلام^ص و زادگاهش مکه و مدینه بوده است.

فرضیه‌های موهوم پیرامون پیدایش تشیع

۱. جد اعلامی امام خمینی (ره) که اصالتاً نیشابوری بود ، با میرحامد حسین از یک خاندان بودند.

در مقابل براهین محکم وادله متقنی که اصالت، قدمت و اعتبار تشیع را ثابت می کند و بر همه حجّت را اتمام می نماید، دشمنان اهل بیت سعی کرده اند برای راه گم کردن و آدرس غلط دادن، فرضیه های منحرف و غلطی را در زمینه پیدایش تشیع ذکر نمایند که ذیلاً مطرح می کنیم و به نقد آن ها می پردازیم:

۱- در جریان سقیفه، شیعه پیدا شده است: به این معنی که در مقابل اصحاب سقیفه که بر اریکه قدرت نشستند، گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ و بنی هاشم به عنوان اعتراض در خانه حضرت فاطمه (س) بست. نشستند که به آن ها شیعیان علی (ع) لقب داده شد.

۲- در زمان عثمان، توسط شخصی به نام عبدالله بن سبا که یهودی و اهل یمن بود، تشیع پدید آمد. بنابراین فرضیه، عبدالله بن سبا وقتی وارد مدینه شد و جو را آرام یافت، مسلمان شد و بعد شورشی در حکومت اسلامی به وجود آورد که طی آن عثمان را کشت و علی را خلیفه کرد. روی این حساب شیعه، سبأی است و اندیشه یهودی آن را به وجود آورده است.

۳- منشأ تشیع در جنگ جمل بوده است. کسانی که در رکاب علی بودند، شیعه نام گرفتند (۳۶ هجری). در حالی که مخالفین حضرت علی (ع) به نام ناکثین مشهور گردیدند.

۴- تشیع به دنبال ماجرای حکمیت در جنگ صفین در سال ۳۸ هجری قمری به وجود آمد. و محل پیدایش آن کوفه بود. در جریان حکمیت مردم به دو دسته تقسیم شدند. گروهی به نام خوارج جدا شدند و سایر مردم به عنوان شیعیان در کنار حضرت باقی ماندند.

۵- کربلا. در کربلا امام حسین (ع) در مقابل بنی امیه قیام کرد و پس از شهادت او گروهی از مردم که لباس سیاه بر تن کردند به عنوان شیعه در تاریخ شناخته شدند.

۶- ایرانی ها برای انتقام گیری و ضربه زدن به اسلام، شیعه را به وجود آوردند. این فرضیه برای اولین بار توسط مقریزی در قرن نهم مولف کتاب « الخطط المقریزیة » مطرح گردید. و به تقلید او برخی مستشرقان و نویسندگان مخالف اهل بیت آن را بال و پر دادند.

۷- خاندان ایرانی آل بویه، در قرن ۴ هجری، در بغداد که حکومت شیعی را تأسیس نمودند، تشیع را گسترش داده و ترویج نمودند.

۸- صفویه، در قرن ۱۰ هجری، که با مرکزیت اصفهان حکومت فراگیر نیمی در سراسر ایران بوجود آوردند باعث گسترش تشیع شدند و اکثریت مردم ایران به تشیع گرویدند.

نقد نظریه‌های ۸ گانه :

فرضیه های مذکور را به سه دسته می توان تقسیم نمود.

دسته اول: تشیع را به برخی حوادث تاریخی نسبت می دهد. مثل سقیفه، جنگ جمل، صفین و کربلا.

دسته دوم: آن مذهب را به فردی موسوم به نام عبدالله بن سبا منسوب می کند.

دسته سوم: آن را به قوم ایرانی مرتبط می سازند.

در زمینه دسته اول می توان گفت که حوادث مزبور از نقاط عطف تاریخ تشیع بود و شیعیان از آن حوادث نقش آفریدند نه این که تشیع در آن حوادث تأسیس گردید.

در حادثه سقیفه بعد از ماجرای غصب خلافت، اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نه با شمشیر بلکه با زبان بیان حق به میدان آمدند. دوازده نفر از قبیل، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، عبدالله بن مسعود، ابی ابن کعب، خالد و ابان فرزندان سعید بن العاص اموی، ابوبکر را استیضاح کردند و نشستن او بر کرسی خلافت را محکوم نمودند. که جوابی نداشت، عبایش را بر دوشش انداخت و به خانه رفت و تا سه روز بیرون نیامد. به دنبال این واقعه هفت نفر از یاران او یعنی (عمر، عثمان، ابو عبیده، جراح، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص) آمدند و هر کدام ۱۰ شمشیر زن از طایفه شان را آوردند و گفتند: ای خلیفه ی پیغمبر! چرا به مسجد نمی آیی؟ گفت: با چه رویی به مسجد بیایم. مگر شما اصحاب پیامبر را ندیدید که چطور مرا محکوم کردند آن ها مرا نمی خواهند. گفتند تو بیا هر که حرف زد با همین

شمشیر او را می‌کشیم.^(۲) پس شیعه در مقابل سقیفه سکوت نکرد و حرفش را زد و در جریان سقیفه بالاخره منطق خودش را نشان داد.

همچنین در جنگ جمل برای مولای خود فداکاری‌ها کردند. در جنگ صفین و ماجرای حکمیت هم شیعیان در مقابل جریان‌ات انحرافی در کنار مولایشان ایستادند. در کربلا شیعیان دو لباس پوشیدند و دو پرچم بلند کردند. یک پرچم سیاه به نشانه عزا و پرچم سرخ به نشانه حرکت خونین و انقلابی. به عبارت دیگر تشیع در کربلا تثبیت شد و نه تأسیس. مطالب گفته شده تا کنون در رد فرضیه‌های دسته اول بود یعنی سقیفه، جمل، حکمیت و کربلا.

اما در پاسخ به دسته‌ی دوم از فرضیه‌های انحرافی که تاریخ‌پیدایش تشیع را به فردی موهوم به نام عبدالله بن سبأ نسبت می‌دهند باید گفت: که ماجرای عبدالله بن سبأ دروغ محض است. افسانه بود و واقعیتی نداشت و کاملاً جعلی بود. به این دلیل که هر کس قصه‌ی این فرد را نقل کرده به طور مستقیم یا غیرمستقیم به تاریخ طبری استناد جسته است. در حالی که محمد بن جریر طبری متولد ۲۲۴ و متوفای ۳۱۰ بوده و قبل از او کتاب‌های زیادی در باب تاریخ نوشته شده است مثل «انساب الاشراف بلاذری» که در آن هیچ اشاره به قصه‌ی عبدالله بن سبأ نشده است چون واقعیتی نداشته است. و در کتاب «طبقات ابن سعد» که قبل از تاریخ طبری نوشته شده، با اینکه ریزترین نکات مربوط به اشخاص صدر اسلام نوشته شده، نامی از عبدالله بن سبأ نقل نشده است. و همچنین در کتاب‌هایی مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم که قبل از تاریخ طبری نوشته شده اند هیچ سخنی در این رابطه به میان نیامده است. واقعاً چرا حادثه‌ای به این مهمی و با چنین عظمتی که توانسته خلیفه‌ای را به زیر بکشاند و خلیفه‌ای را نصب کند و مذهبی را تأسیس نماید در این کتاب‌ها نقل نشده است و فقط طبری بعدها به میان آورده است؟! در جواب باید گفت ما که چون اثری از عبدالله بن سبأ نبوده و کاملاً ماجرای او جعلی بوده است.

۲- خصال ، شیخ صدوق ، باب اثنی عشر .

وقتی سلسله‌ی راویان این ماجرا را در تاریخ طبری بررسی کنیم به چنین سلسله‌ای برخورد می‌شود:
(طبری از سریّ از شعیب از سیف بن عمیره)

این سلسله را که با استفاده از کتب اهل سنت بررسی می‌کنیم، علمای رجال اهل سنت در این رابطه گفته‌اند: ما سه نفر با نام «سری» داریم:

یکی «سری بن یحیی» است که فرد خوب و راستگویی بوده است و دومی «سری بن عاصم» که منفی و کذاب است و سومی «سری بن اسماعیل» که از قبلی کذاب‌تر بوده است.

از آن جا که معلوم نیست طبری از کدام سری نقل روایت کرده است پس از اعتبار ساقط است. اضافه بر این باید گفت که شخص سری نمی‌توانسته سری بن یحیی باشد. چون او در سال ۱۶۷ فوت کرده و طبری در سال ۲۲۴ متولد شده بود و ۵۷ سال بین زمان آن دو اختلاف وجود دارد. و معقول نیست که طبری توانسته باشد، از او نقل روایت کند. درباره‌ی شعیب هم که شخص سوم این سلسله است باید گفت که او شخصیت مجهولی داشته معلوم نیست که خوب بوده یا بد. پس او هم از اعتبار ساقط است. اما در مورد سیف بن غمیره که شخص چهارم این سلسله است باید گفت که همه‌ی کتب اهل سنت درباره او این را نوشته‌اند که وی دروغگو، افسانه سرا و زندیق بوده و قصه‌گوی بنی امیه و عباسیان بوده است و هیچ راستی در زندگی او نبوده و برای خشنود کردن حکام افسانه می‌ساخته و قصه عبدالله بن سبأ که ساخته و پرداخته‌ی اوست اعتباری ندارد.

علامه عسکری که از علمای شیعه است، کتابی به نام «عبدالله بن سبأ» به زبان عربی نوشته که به فارسی نیز ترجمه شده است. ایشان همه جوانب تاریخی را در مورد این شخصیت بررسی کرده است و به این نتیجه رسیده که **عبدالله بن سبأ شخصیت موهومی بوده است**. البته نه فقط ایشان بلکه دکتر طه حسین که مصری است در کتاب «فتنه الکبری» می‌نویسد: «إِنَّ قِصَّةَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَأٍ وَضَعَهَا خِصُومُ الشَّيْعَةِ لَلْنِّيلِ مِنَ التَّشْيِيعِ» عبدالله بن سبا قصه‌ای است که دشمنان شیعه آن را برای کوبیدن تشیع درست کرده‌اند. ایشان سنی مذهب است. اما محقق با انصافی است.

گذشته از بررسی سندی قصه عبدالله بن سبأ که دروغ بودن آن را بر ملا می سازد. این افسانه با واقعیت های تاریخی صدر اسلام جور در نمی آید. زیرا معقول نیست شخص گمنام و با سابقه یهودیت که نوعاً نزد مسلمانان افرادی مطرود و غیر قابل قبول بودند، در یک مدت کوتاهی با آن وسایل ساده و ابتدایی آن زمان شهرهای مکه تا مدینه، بصره، کوفه، فلسطین، مصر و ... درنوردیده و اکثریت مردم آن زمان را که در بین آن ها اصحاب برجسته پیامبر ﷺ هم بودند، بدون هیچ زمینه ای تحریک نموده و آن ها را وادار به قیام علیه خلیفه وقت کرده باشد. مضافاً بر این، چگونه عثمان که نسبت به صحابه مخالف بسیار بود و ابوذر را به ربه تبعید کرده و عبدالله بن مسعود را بر زمین کوبید و دنده هایش را شکسته و عمار یاسر را دچار فتق نموده و ... اما نسبت به مخالفت عبدالله بن سبأ هیچ اقدامی ننموده باشد و او را به سزای عملش نرسانده باشد! اگر کوچکترین تحریک از سوی فردی گمنام مثل عبدالله بن سبأ مشاهده می شد، قطعاً با عکس العمل سخت عثمان و عمال او روبرو می شد. پس چرا خبر از آن عکس العمل در تاریخ، حتی در تاریخ طبری که قصه را نقل نموده نیامده است؟

نقد ایرانی بودن تشیع

در پاسخ به آن دسته افرادی که معتقدند، تشیع ساخته و پرداخته ی قوم ایرانی است، باید گفت از میان اصحاب پیامبر که شیعیان اولیه علی ؑ بودند، تنها سلمان فارسی ایرانی بود و ما بقی همه عرب بودند. اصلاً در بحث مذهب، عرب و عجم مطرح نیست.

دلیلی که این قبیل افراد برای مدعای خود می آورند این است که چون اکثریت مردم ایران شیعه هستند، پس ایرانی ها تشیع را درست کرده اند. خوب ما هم می توانیم بگوییم چون اکثریت عرب ها سنی اند پس لابد تسنن را هم عرب ها درست کرده اند. این مطلب اساساً به هم ارتباط ندارند و درست شبیه این بیت شعر است که می گوید:

کلنگ از آسمان افتاد و بشکست دلم از بوی دل آویز تو مست است

همان گونه که هیچ ارتباطی بین دو مصرع این بیت وجود دارد، بین دلیل ایشان و مدعایشان نیز هیچ ارتباط وجود ندارد. زیرا پذیرش یک مذهب توسط اکثریت یک ملت با ساخته شدن آن مذهب توسط آن ملت ملازمه ندارد. مثلاً اکثریت مردم اروپا در طول قرون متمادی مذهب مسیحیت را پذیرفته اند اما کسی نمی گوید که اروپائیان مذهب مسیحیت را ساخته اند. به علاوه چه کسی می گوید اکثر ایرانی ها شیعه در تمام قرون بعد از اسلام بودند. بله از قرن دهم به بعد که تشیع در زمان صفویه رسمیت یافت، این گونه بود. اما قبل از آن، که این طور نبوده و در قرن اول و دوم و سوم هجری شیعیان در ایران در اقلیت بودند حاکمان اموی و عباسی و کارگزاران آن ها نمی گذاشتند صدای تشیع به گوش مردم برسد. اما با سرکار آمدن آل بویه که یک حکومت شیعه بود، علمای شیعه فرصت تبلیغ یافتند و خیل عظیمی از مردم، تشیع را با آغوش باز پذیرفتند.

پس تشیع در زمان آل بویه متولد نشد بلکه به برکت حمایت آنان موانع رشد تشیع برداشته باشد. و چون مقتضی برای انتشار تشیع در بین مردم ایران بود و زمینه داشت به همّت علمای شیعه تشیع ترویج گردید. در زمان صفویان هم چنین تجربه ای تکرار شد. بسیاری از مردم ایران تا قرن نهم پیرو مذاهب دیگر بودند ولی به برکت رفع موانع از پیش پای تشیع مردم ایران از مذهب اهل بیت استقبال نمودند.

در تاریخ چنین آمده است که در اوایل سلطنت صفویان، مردم اصفهان اکثراً غیرشیعه بودند و اساساً شیعه معاویه بودند و او را پیغمبر می دانستند و در مقابل امیرالمؤمنین را سب می کردند، و فحش می دادند. سلطان وقت صفوی اعلام کرد که سب امیرالمؤمنین علیه السلام حرام است. چنانچه بنای شیعه شدن ندارید، نداشته باشید ولی علی علیه السلام را سب نکنید. آن ها در جواب گفتند ما این کار را از اجدادمان به ارث برده ایم و بر این عمل عادت کرده ایم و نمی توانیم سب نکنیم. وقتی سلطان صفوی این پاسخ را شنید، عصبانی شد و گفت با یک لشکر کشی شما را تار و مار خواهم کرد. موضع ما درباره امیرالمؤمنین کاملاً جدی است و مصمم هستیم که سب آن حضرت تعطیل شود. مردم اصفهان

که با این بیان کوبنده از سلطان مواجه شدند، گفتند. شش ماه را به ما فرصت دهید تا به اندازه کافی از سب علی ابن ابیطالب علیه السلام سیر شویم بعد از آن این کار را به دستور جنابعالی تعطیل خواهیم کرد.

روی این حساب، قولی که می گفت اکثر مردم ایران قبل از صفویه شیعه بودند از اعتبار ساقط است. البته تشیع در برخی جاها در همان قرن اول و دوم هجری نفوذ کرده بود. اکثریت و یا همه مردم آن مناطق شیعه بودند. مانند اهواز و قم، و در بعضی مناطق نیز شیعیان در اقلیت بودند مثلاً شمال ایران و منطقه ی خراسان. اما بعد از روی کار آمدن صفویان، علمای شیعه فرصت تبلیغ پیدا کردند و مردم نیز با جان و دل پذیرفتند. بنابراین حکومت های شیعی مثل آل بویه و صفویه تشیع را تأسیس نکردند بلکه در واقع از علما رفع ممنوعیت کردند. چون تا قبل از این و در زمان حکومت سلاطین سنی مذهب، علمای شیعی اجازه ی تبلیغ نداشتند و بر این اساس مردم همه ی عالم در بی خبری به سر می بردند. امروزه نیز در اثر انقلاب اسلامی و مطرح شدن نام اهل بیت از این طریق، میلیون ها نفر از جماعت اهل سنت، شیعه شدند. چون هر انسان سالم الفطره هنگام شنیدن سخن حق، آن را قبول می کند و در این باره امام رضا علیه السلام فرموده اند: « لَوْ أَنَّ النَّاسَ عَرَفُوا مُحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا » یعنی اگر مردم زیبای های کلام ما را می دانستند از ما تبعیت می کردند.

بنابراین دلیل، کسانی که تشیع را به قوم ایرانی نسبت می دهند هیچ پایه علمی و واقعی ندارد. دلیل دیگری که در این زمینه مطرح می کنند، این است که چون اکثر علماء و مولفین کتب شیعه ایرانی بودند، پس تشیع ساخته و پرداخته ایرانیان است.

در پاسخ به این شبهه چند نکته مناسب است مورد تذکر قرار گیرد.

نکته اول: ملازمه ای بین بودن اکثریت علما و مولفین کتب یک آیین از یک ملت با ساخته شدن آن آئین توسط آن ملت وجود ندارد. بدلیل اینکه اکثر علمای مسیحیت و مولفین آن رویایی بوده و هستند اما کسی نمی گوید مسیحیت توسط اروپائیا ساخته شده است.

نکته دوم: اکثریت مولفین کتب حدیث و فقه و تفسیر اهل سنت ایرانی بودند مثلاً مولفین صحاح سته اهل سنت به افشای یک نفر (احمد بن حنبل) ایرانی بودند و همینطور ائمه چهار گانه اهل نسبت به استثنای همان شخص ایرانی بودند و نیز اکثر فقها و مفسرین آنها از این ملت بودند. آیا کسی هست که بگوید مذهب اهل سنت ساخته و پرداخته ایرانیان است؟

نکته سوم: درست است که مولفین کتب اربعه حدیث شیعه (شیخ کلینی متوفای ۳۲۹، شیخ صدوق متوفای ۳۸۱ و شیخ طوسی متوفای ۴۶۰) ایرانی بودند منتها اینها در قرون چهارم و پنجم بودند بعد از اینکه به تدریج تشیع در ایران نضج گرفت، ایرانی ها میدان دار تالیف و تدوین علوم اسلامی شیعه شدند، اما قبل از آن، یعنی در قرون اول، دوم و سوم هجری، اغلب قریب به اتفاق علمای شیعه غیر ایرانی بودند. و نسبت ایرانی ها در آن قرون به شدت کم بود. بزرگترین شاهد این مدعا وضعیت انتساب شاگردان ائمه: در آن قرون از حیث (عرب بودن) و موالی (ایرانی بودن) و از طرف دیگر درصد ایرانیان نسبت به کل شاگردان ائمه: می باشد.

به این جدول دقت فرمائید.^(۳)

ائمه (ع)	همه شاگردان	تعداد موال	نسبت موالی به همه شاگردان
امام زین العابدین (ع)	۱۶۱	۲۰	۱۱/۵٪
امام محمد باقر (ع)	۴۶۶	۲۵	۵/۳٪
امام صادق (ع)	۳۲۲۳	۴۴۰	۱۳/۶٪
امام کاظم (ع)	۲۷۳	۲۰	۷/۳٪
امام رضا (ع)	۳۱۷	۴۶	۱۴/۵٪

بنابراین، حداکثر درصد علمای ایرانی شیعه نسبت به کل شاگردان ائمه در اوائل قرن سوم یعنی سال شهادت امام رضا (ع) فقط ۱۴/۵ بوده است. با این حال چگونه می توان ادعا نمود که اکثر علماء و مؤلفین شیعه ایرانی بوده اند؟

۳- تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱.

تا این جا مطالبی که گفته شده در باب تشیع و تاریخچه‌ی پیدایش آن می باشد، در مقابل باید اشاره ای به تاریخچه تسنن داشته باشیم.

تاریخچه پیدایش تسنن

تسنن به معنی پیروی از مذهب اهل سنت و جماعت است. مذهب اهل سنت و جماعت که بزرگترین جریان مذهبی مقابل تشیع و پیروی از اهل بیت: می باشد، خود به فرقه های زیادی از نظر عقیدتی و فقهی دچار انشعاب شده است. نحله های مرجئه و دهها نحله دیگر از انشعابات فقهی حوزه اهل سنت است.

درباره پیدایش این گروه ها و نحله ها حتی خود عنوان اصلی اهل سنت و جماعت هیچ کس حتی خود اهل سنت مدعی نشده است که آن عناوین و فرقه ها در زمان پیامبر ﷺ بوجود آمده باشد. و هیچ دلیلی ولو ضعیف بر آن معنی دلالت نمی کند.

بنابراین همه آن فرقه ها و نحله ها بعد از زمان پیامبر ﷺ و بر اثر تراوش های فکری افراد و اجتهادهای شخصی اشخاصی غیر معصوم و تحت تأثیر جریانات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مختلف بوجود آمده است. پیروان آن فرقه ها اگر چه خود را به اسلام نسبت می دهند و چه بسا دیگران را تکفیر هم بکنند، اما هیچ گونه دلیلی بر مشروعیت، اصالت، قدمت و اعتبار شرعی ندارند. بنابراین تأسیس آن ها در هر زمانی باشد ربطی به مشرّع اسلام یعنی پیامبر اکرم ﷺ ندارد. نهایت چیزی که می توان گفت این است آن ها مصادیق همان فرقه هایی است که پیامبر اسلام ﷺ پیش گویی پدید آمدن آن ها را فرموده و تنها یک فرقه را ناجیه و باقی را هلاک شده توصیف فرموده است.

جریانات تأثیر گذار در پدید آوردن مذهب اهل سنت عبارت است از :

الف - جریان سقیفه

ب - جریان حکام بنی امیه

ج - جریان حکام بنی العباس

د - اجتهادهای شخصی ائمه مذاهب

در بین عوامل فوق تأثیر گذاری جریان بنی امیه بر تأسیس مذهب اهل سنت از وضوح بیشتری برخوردار است.

تأثیر بنی امیه در پیدایش مذهب اهل سنت و جماعت

در بین حکام و احزاب و قبایل مطرح در قرن اول و دوم هجری در جامعه اسلامی بنی امیه و بالأخص معاویه بن ابی سفیان نقش برجسته و چشمگیر در پیدایش مذهب اهل سنت داشته است.

معاویه هم در نام گذاری آن مذهب و هم در خلق احادیث مورد اعتماد آن مذهب که پشتوانه فکری و فقهی آن مذهب به شمار می رود، و نیز در پایه گذاری عقاید عمده اهل سنت نقش اول را ایفاء نمود.

نقش معاویه در نام گذاری مذهب اهل سنت و جماعت

درباره نقش معاویه در نام گذاری آن مذهب دکتر سید محمد چنانی که از علمای اهل سنت بوده و مستبصر شده است می نویسد:

« چه کسی اصطلاح اهل سنت و جماعت را وضع کرد؟ من در تاریخ بررسی کردم چیزی را در این مورد نیافتم مگر این مطلب که همه مورخین اجماع نموده اند براین که سالی را که معاویه به حکومت رسید عام الجماعه نامیده اند.

بدین ترتیب که امت بعد از قتل عثمان به دو دسته تقسیم شدند: الف - شیعیان علی (ع) ب - طرفداران معاویه. بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع) و استیلاء معاویه بر حکومت بعد از صلح با امام حسن (ع) معاویه به عنوان امیرالمؤمنین مطرح شد و آن سال را عام الجماعه نامید.

پس نامیدن طرفداران آن مذهب به اهل سنت و جماعت به خاطر آن بود که آنها بر سنت و روش معاویه اجماع نوده اند، نه به خاطر این که آن ها از سنت پیامبر (ص) پیروی نموده اند. زیرا ائمه از ذریه

آن پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت داناتر به سنت جدشان هستند نسبت به گروه طلقاء (امویان). چرا که اهل خانه به درون خانه آگاهترند، و در مثل آمده است که اهل مکه به دره های آن داناترند.^(۴)

طبق نظر فوق تسمیه مذهب اهل سنت و جماعت به زمان معاویه برمی گردد. اما از دیدگاه دکتر علی الوردی این نام گذاری دو قرن بعد از آن، یعنی در عصر متوکل عباسی یعنی در قرن سوم صورت گرفت.

نامبرده در کتاب «وعاظ السلاطین» می نویسد.

«اشاره به این مطلب مناسب است که اصطلاح «اهل سنت و جماعت» در تاریخ ظاهر نگردید مگر در ایام متوکل. پیرامون این فرقه قبل از آن به عنوان «اهل حدیث» خوانده می شدند. و «حدیث» و «سنت» دو لفظ مترادف از بعضی وجوه ...»^(۵)

در هر حال چه نظریه دکتر علی الوردی را بپذیریم و چه دیدگاه دکتر تیجانی، چیزی که مسلماً اتفاق افتاده، این است که وقتی معاویه از نظر سیاسی و نظامی بر جامعه اسلامی به عنوان خلیفه سلطه پیدا کرد، و بر همه قلمرو شهرهای اسلامی حاکمیت یافت متوجه گردید که وجدان عمومی مسلمین در زمینه مرجعیت دینی و فکری به سوی اهل بیت: گرایش دارد. چرا که اهل بیت: مقام رفیعی در قرآن و فرهنگ اسلامی دارند. و مسلمانان فطرتاً براساس تعالیم قرآن و سنت پیامبر ﷺ ترجیح می دادند مسائل عقیدتی و فقهی خود را از اهل بیت بگیرند.

این واقعیت برای معاویه قابل تحمل نبود. زیرا متوجه گردید، که این گرایش دینی دیر یا زود زمینه ساز نابودی حکومت اموی خواهد بود. لذا به فکر افتاد که سنت را به تدریج جایگزین عترت بکند تا مردم به جای گرایش به عترت به سنت توجه و اقبال نمایند. همانگونه که قبل از او خلیفه دوم برای که اهمیت دادن به عترت مسأله «حسبنا کتاب الله» را در جریان حادثه یوم الخمیس در حضور پیامبر ﷺ مطرح کرد. خود معاویه و عمر و عاص در جریان تحکیم در هنگامه صفین قرآن ها را بر

۴. ثم اهتدیت، محمد التیجانی السماوی ص ۱۷۰-۱۷۱، انتشارات ذوی القربی - قم ۱۳۸۳ ش.

۵. وعاظ السلاطین، علی الوردی ص ۲۳۲، نشر موسسه الصادق، ایران سال ۱۳۸۰ ش.

بالای نیزه‌ها در مقابل امیرالمؤمنین (ع) برافراشتند. پس مسأله سنت پیامبر (ص) با آن انگیزه‌های سیاسی، مطمح نظر معاویه بود. اما سنتی که توسط دستگاه حدیث سازی و جعل روایات توسط برخی از افراد خود فروخته و مزدور خود به راه انداخته بود، نه سنت واقعی پیامبر (ص) که هیچ منافاتی با مقام وموقعیت اهل بیت ندارد زیرا آن دو مکمل یکدیگرند، کما این که بین عترت و کتاب الله هیچ ناسازگاری وجود ندارد. بلکه طبق حدیث ثقلین تمسک به هر دو، تنها ضامن نجات و هدایت امت است.

نقش معاویه در پایه ریزی خطوط اساسی مذهب اهل سنت

نقش معاویه منحصر به نام گذاری مذهب اهل سنت نبود. بلکه او در تأسیس خطوط اساسی آن مذهب از قبیل عقاید اختصاصی، احکام عبادی شاخص، و نیز نظام حدیث و روایت به عنوان پشتوانه اصلی آن مذهب نقش بسیار بارزی داشت.

در زمینه عقاید، چیزهایی که اهل سنت را از شیعیان جدا می کند، عقایدی است از قبیل عقیده بر جبر، ارجاء، اعتقاد به قداست خلفاء راشدین، افضلیت خلفای سه گانه بر همه اصحاب حتی حضرت علی (ع) و عدالت همه صحابه.

در همه این موارد معاویه مؤسس شمرده شده است.

درباره نقش معاویه در عقیده جبریه و مرجئه ابن ابی الحدید مقزلی چنین می نویسد: «معاویه از نظر دینی نزد اساتید ما مورد طعن قرار گرفته است. بلکه به زندیق بودن هم متهم بوده است». در کتاب «نقض السفیانیّه» عثمان جاحظ آمده است که اصحاب ما در کتب کلامی مواردی از الحاد، جسارت به پیامبر (ص) و تظاهر به جبر و ارجاء درباره معاویه روایت نموده اند ...»^(۶)

ابو هلال عسکری نیز در این زمینه در کتاب الاوائل چنین می نویسد: «معاویه نخستین کسی بود که ادعا کرد، خداوند همه افعال بندگان از خیر و شر را اراده نموده است.»^(۷)

۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج ۱-۱۱۳، طبع داراحیاء التراث بیروت.

۷. الاوائل ج ۲/ ۱۲۵ به نقش از محاضرات فی الالهیات، آیه ا... سبحانی ج ۱/ ۵۱۰.

بدیهی است، که معاویه از عقیده جبر به عنوان پوششی برای جنایت هایی که خود و عمالش مرتکب می شدند، استفاده می کرد.

مثلاً وقتی بُسر بن ارطاه که یکی از فرماندهان خشن و خونریز شام بود، از سوی معاویه برای قتل عام مردم به سوی عراق، حجاز و یمن فرستاده شد، و بی رحمانه در آن مأموریت نزدیک سی هزار نفر را کشت و حتی به کودکان و پیران هم رحم نکرد، و خانه های مردم را به آتش کشید، وقتی نزد معاویه بازگشت و گزارش جنایت های خود را داد، گفت:

«ای امیرالمؤمنین! خدا را شاکر هستم، که به فرماندهی ارتش شام حرکت کردم و دشمنانت را موقع رفتن و برگشتن کشتم، در حالی که هیچ کدام از سربازان تحت امر من کوچکترین صدمه ای را ندید.

معاویه در جواب او گفت: «الله فعل ذلک لا انت» خداوند این چنین کرد نه تو. ^(۸)

معاویه اندیشه قضاء و قدر را که یک مبنای توحیدی و جهان بینی اسلامی عمیقی دارد، به نفع سیاست های نابکارانه خویش مصادره و تفسیر به رأی می کرد. مثلاً در مقابل معترضان به ولایتعهدی فرزندش یزید، آن را به عنوان قضا و قدر الهی مورد دفاع قرار می داد.

وی به عبدالله بن عمر گفت: «من ترا برحذر می دارم، از این که بخواهی بین امت اسلامی تفرقه افکنی بکنی، و موجب ریختن خون های آنها شوی. بدان که ولایتعهدی یزید از قضای الهی است که بندگان خدا هیچ اختیاری در انتخاب آن ندارند. ^(۹)

و جواب او در مقابل اعتراض عایشه شبه کلام او در مقابل پسر عمر بود که چنین است: «وان امر یزید قضاء من القضاء و لیس للعباد الخیره من امرهم. ^(۱۰)

۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج ۱/۱۲۱.

۹. الامامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری ج ۱/ ص ۲۱۰، منشورات شریفی رضی قم ۱۴۱/۳ هـ.

۱۰. همان منبع ص ۲۰۵.

متأسفانه دیدگاه اعتقادی اکثر اهل سنت تا به امروز همان عقیده به جبر و مرجئه و تفسیر غلط قضا و قدر الهی است که معاویه پایه گذاری آن بود.

نقش معاویه در تقدیس مقام خلفاء سه گانه، و صحابه موافق آنان ؛ و پایین آوردن مقام امیرالمؤمنین علی(ع)

تا زمان معاویه فضائل خاصی درباره خلفای سه گانه آن طور که در کتب احادیث اهل سنت وجود دارد، مطرح نبود. بزرگترین قرینه آن، این است که هنگام ماجرای سقیفه و شورای عمری حتی خود خلفاء به آنگونه فضائل استناد نکردند. در حالی که اگر حقیقتاً آن فضائل مطرح بود، و مسلمان ها از پیامبر ﷺ شنیده بودند، بزرگترین مستمسک آن ها می توانست باشد.

و عقیده به عدالت همه صحابه نیز قبل از معاویه اصلاً مطرح نبود لذا در تاریخ صحابه تفسیق و تکفیر یکدیگر بین آن ها فراوان دیده می شود.

معاویه به خاطر اهداف سیاسی خود، یعنی تحکیم موقعیت جریان فکری وابسته به او و پایین آوردن مقام اهل بیت افراد مزدور و دنیاطلب را وادار کرد، که احادیث جعلی زیادی در زمینه فضائل خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) و دیگر صحابه همراه خلفاء وضع نمایند، و به دروغ احادیثی را در مذمت حضرت علی(ع) و اهل بیت جعل، واز ترویج احادیث مربوط به اهل بیت جلوگیری نمود. در این زمینه ابن ابی الحدید مقلی می نویسد:

«ابوالحسن علی بن محمد بن ابی سیف ملاثنی در کتاب الاحداث روایت نموده، که معاویه بعد از عام الجماعة طی بخشنامه ای که به همه کارگزاران در تمامی شهرها ابلاغ کرد، اعلام نمود که هر کس کوچکترین فضیلتی برای ابوتراب و اهل بیت او نقل کند، خونس مباح است. پس از آن خطبا بر هر منبری شروع به لعن و سب علی و اعلان براءت از او را و اهل بیتش نمودند.

پس از مدتی که از سخت گیری زیاد درباره شیعیان، بخصوص در کوفه گذشت، معاویه بخشنامه دیگری به کارگزاران شهرها فرستاد که بنگرید، در شهرهای شما اگر کسانی از عثمان پیروی می کنند

و در زمینه فضائل برای او نقل روایت می‌نمایند، آنها را به دستگاه خویش مقرب سازید، و به آنها انعام دهید. و نام راوی و نام پدر و عشیره اش را برای من گزارش کنید. کارگزاران که این کارها را انجام دادند، داوطلبان نقل فضائل برای عثمان بسیار زیاد شدند، و به برکت جوایز معاویه‌ای احادیث بسیار زیادی در زمینه فضائل عثمان جمع آوری گردید.

بار سوم بخشنامه دیگری از سوی معاویه صادر شد، و در آن اعلام شد، که احادیث مربوط به عثمان خیلی زیاد گشته است، از این به بعد به نقل فضایل برای دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر) تشویق نمائید. بنگرید هر کس روایتی درباره فضیلت ابوتراب نقل نماید، شبیه آنرا برای خلفا و دیگر صحابه پیامبر ﷺ جعل نماید زیرا اینگونه جعل حدیث مایه چشم روشنی من و مایه بغض و دفع حجت ابوتراب و شیعیان اوست.

وقتی بخشنامه های معاویه یکی پس از دیگری بین مردم قرائت شد، اخبار بسیار زیادی به دروغ درباره خلفا و مناقب صحابه رایج گردید، و اینگونه احادیث مرتب بر فراز منابر نقل می شد و در مکتب خانه های اطفال همانند قرائت قرآن آموزش داده می شد و زنان و دختران را هم با آن احادیث آموزش می دادند.

پس از آن، بخشنامه های دیگری درباره سخت گیری پیرامون شیعیان و قطع حقوق و مواجب آنها از دیوان، و شکنجه دادن و کشتن آنها و منهدم ساختن خانه های آنان صادر گردید. در این زمینه اهل کوفه بیشتر از جاهای دیگر مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند.

اینگونه روایات دروغ برای نسلهای بعدی نقل شد و افرادی متدین به خیال اینکه آن مناقب صحیح الروایه است، تلقی به قبول نمودند، و آنها را برای شاگردان خود روایت می نمودند و از این رهگذر وارد مکتب حدیث گردید.

در این زمینه ابن عوفه، معروف به «نفظویه» از بزرگان محدثین و اعلام آنها در کتاب تاریخ خود شبیه این مطلب را هم آورده است وی می نویسد: اکثر احادیث جعلی پیرامون فضائل صحابه در ایام بنی

امیه به خاطر تقرب به آنها وضع گردید. زیرا آنها گمان می کردند که نقل آن احادیث موجب تضعیف بنی هاشم می شود.^(۱۱)

شیهه مطلبی که ابن ابی الحدید درباره دستگاه حدیث سازی معاویه با انگیزه های سیاسی نقل نموده است، استاد محمود ابوریّه یکی از علمای معاصر مصری در کتاب «اضواء علی السنّه المحمديه» آورده است.

نقش معاویه در بدعت گذاری در زمینه احکام شرعی

معاویه نه تنها در زمینه اعتقادات در تأسیس مبانی عقیدتی اهل سنت مؤثر بود، بلکه در زمینه احکام شرعی و فقهی هم بدعت‌هایی گذاشت. به طوری که برخی از احکام مربوط به عبادات آنها مثل اخفاء بسم الله الرحمن الرحیم در قرائت نماز و نفی جزئیت بسمله در قرآن، هیچ مستندی غیر از فعل معاویه و کارگزاران اموی ندارد. نه تنها حدیث درستی از پیامبر اکرم (ص) درباره اخفاء بسمله نیامده، بلکه احادیث صحیح زیادی از طرق اهل سنت مبنی بر اجهار در بسمله توسط پیامبر (ﷺ) و نیز حضرت علی (ع) و عمر و دیگر صحابه وارد شده است. اما به خاطر عمل معاویه، یعنی ترک بسمله در نمازی که در مسجد پیامبر (ﷺ) خواند و مورد اعتراض برخی از اصحاب پیامبر (ﷺ) قرار گرفت، و به دنبال او اخفاء بسمله توسط فرماندار اموی مدینه، یعنی عمرو بن سعید بن العاصی، این بدعت در بین اکثریت مسلمین رایج گردید با اینکه حدود ۵۰ سال مردم در همین مسجد مدینه شاهد اجهار به بسم الله الرحمن الرحیم از زمان پیامبر (ﷺ) و خلفاء بودند.

روایت هایی که دلالت بر ترک بسمله در نماز دلالت می کند زیاد است. از جمله در کتاب «المصنّف» آمده است: « قال عبدالله بن أبي بكر بن عمر بن سعد: أن معاوية صلي بالمدينة للناس المغرب قلم يقرأ «بسم الله

۱۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵/۳ - ۱۶ طبع دارالحیاء التراث العربی - بیروت.

الرحمن الرحيم» و لم يكبر بعض هذا التكبير الذي يكبر الناس، فلما انصرف ناداه من سمع ذلك من المهاجرين و الأنصار، فقال: يا معاوية أسرقت الصلاة أم نسيت؟ أين «بسم الله الرحمن الرحيم» ... الى آخر الحديث.^{١٢}

يعني معاوية نماز مغرب را در مدینه برای مردم (به جماعت) خواند اما در آن «بسم الله الرحمن الرحيم» را نخواند او موقع سر برداشتن و پایین رفتن تکبیری را که مردم میگویند، نگفت. وقتی از نماز فارغ شد، مهاجرین و انصاری که صدای او را می شنیدند، فریاد زدند: ای معاویه ! آیا نماز را دزدیده ای یا دچار فراموشی شده ای؟ «بسم الله الرحمن الرحيم» کجاست؟

مقصود از دزدیدن اشاره دارد به حدیث نبوی معروف: «من اخل بالصلوة فقد سرقها» یعنی هر کس در نماز اخلال کند آنرا دزدیده است» چون مهاجرین و انصار جهت بسم الله الرحمن الرحيم را لازم می دانستند و معاویه آنرا انجام نداد. لذا از او سؤال کردند که عمداً اخلال در نماز کرده ای و یا اینکه دچار فراموشی شده ای؟

اما معاویه بی اعتنا به اعتراض مسلمین از مسجد بیرون رفت. فخر رازی که از مفسرین بزرگ اهل سنت است، می نویسد:

اینکه مهاجرین و انصار آن اعتراض را کردند، با اینکه معاویه صاحب قدرت و شوکت بود، بیانگر این است که جهر به البسمله از مسائل مسلم نماز بوده است.

اما روایتی که درباره اخفات در بسمله که کارگزار اموی معاویه در مدینه انجام داده است چنین نقل شده است.

قال ابن شهاب: اول من قرأ «بسم الله الرحمن الرحيم» سرّاً، بالمدينة عمر و بن سعيد بن العاصی و كان رجلاً حياً.^(١٣)

یعنی اولین کسی که «بسم الله الرحمن الرحيم» را به اخفا و آهسته در مدینه خواند، عمرو بن سعید بن العاصی بود. و او مردی خجالتی بود. تعبیر به خجالتی بودن او ظاهر ازای جهت است که از

١٢. المصنف لعبد الرزاق ٩٢/٢، كنز العمال ٤، الحديث ٤٤٩٤.

١٣. السنن الكبرى، البيهقي ٥٠/٢ و تذكرة الحفاظ ١١٠/١.

طرفی قرائت بسمله را لازم می دانست و ترک آنرا توسط معاویه موجب اعتراض مسلمین دید، و از طرفی دیگر، اگر همانند دیگر مسلمین آنرا به جهر می خواند، به عنوان تمرد بر علیه خلیفه (معاویه) شمرده می شد، لذا راه میانبری را انتخاب کرد، هم آنرا خواند و هم به جهر نخواند. لذا در بین اهل سنت اختلاف بوجود آمد. برخی آنرا اصلاً ترک می کنند، و برخی آنرا آهسته می خوانند اگر چه قولی دیگری در میان آنها به صورت شاذ هست، و آن اینکه آنرا به جهر می خوانند و این همان قولی است که فخر رازی آن را اختیار نمود.

فخر رازی برای اثبات حجیت آن قول شاذ یعنی جهر به بسمله به عمل حضرت علی^۷ استناد کرده است. وی می گوید: قد ثبت ان علیاً کان یجهر فی صلاته ومن اقتدی فی دینه بعلیّ فقد اهتدی لأن رسول الله ﷺ قال: اللهم ادر الحق حیث ما یدور علیّ^(۱۴). یعنی برای ما ثابت شده که حضرت علی^{علیه السلام} در نماز بسمله را به جهر می خواند و هر کس در دینش به علی اقتداء کند هدایت یافته است زیرا پیامبر ﷺ درباره ی او فرمود: خدایا حق را همان گونه که علی می چرخد بچرخان. »

نقش معاویه در جعل حدیث

یکی از مشکلات عمده کتب حدیث اهل سنت، این است که مجموعه های حدیثی بعد از یک قرن و نیم از هجرت پیامبر ﷺ نوشته شد. زیرا خلیفه اول و پس از او خلیفه دوم از کتابت حدیث بنا به انگیزه های سیاسی جلوگیری کردند و این سیاست را خلفای اموی ادامه دادند، تا اینکه عمر بن العزیز در سال ۹۹ هجری آن را لغو نمود. ولی به خاطر همین سیاست، کسی نتوانست کتاب حدیث بنویسد مگر بعد از حدود نیم قرن. لذا اولین کتاب حدیث اهل سنت در سال ۱۴۵ هـ توسط عبدالملک بن جریح نگاشته شد. بر اثر نقل شفاهی حدیث و پدید آمدن فراموشی طبیعی و نفوذ افراد جعال و دروغگو در نقل حدیث، از این رهگذر احادیث جعلی فراوانی در مجموعه های حدیثی

۱۴- التفسیر الکبیر، ج ۱ ذیل تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم در سوره حمد.

اهل سنت وارد گردید. در این راستا معاویه نقش اول را در ایجاد دستگاه حدیث سازی با اغراض سیاسی ایفا نمود. در این زمینه استاد محمد «ابودیّه عالم برجسته معاصر مصری چنین می نویسد: «سیاست در این امر (جعل حدیث) دخالت داشت، و تأثیر زیادی در آن دانست و آنرا در راستای منافع خویش مسخر نمود، تا پایه های حکومت آنها را تأیید کند و آنرا از مهمترین پایه های حاکمیت خویش قرار داد.

موج این جعل (با انگیزه های سیاسی) در زمان معاویه به حد طغیان رسید. معاویه با مال و نفوذ فوق العاده خود کمک زیادی به جعل حدیث کرد. جاعلان حدیث در حد بیان فضائل ساختگی معاویه قناعت کردند بلکه در راه نصرت او متعصبانه افراط نمودند و مقام شام را (مرکز حاکمیت معاویه) از مقام مدینه و مکه هم با نقل احادیث جعلی بالا بردند ...»^(۱۵)

نتیجه گیری

با توجه به نقش معاویه و دیگر حکام بنی امیه در بدعتهای اقتصادی و فقهی که بین اهل سنت رواج فراوان دارد، می توان گفت معاویه مؤسس اصلی مذهب اهل سنت بوده است.

علامه شوشتری در شرح نامه حضرت علی علیه السلام که در نهج البلاغه در خطاب به معاویه، این چنین آمده است: «فاحذر الشبهه و اشمالها علی لُبستها فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَقَتْ جَلَابِیْهَا وَ أَغْشَتْ الْأَبْصَارَ ظُلْمَتَهَا» یعنی: از شبهه و حق پوشی بپرهیز، فتنه ها دیر زمانی است که پرده های سیاه خود را گسترده اند، و دیده های را کور کرده است»، می نویسد: مراد این است که وزر و بال شبهه و فتنه تا ابد دامنگیر او خواهد بود. شکی نیست که شبهات معاویه و پرده پوشیهای او تا امروز در اذهان مردم اهل سنت باقی است، بلکه مذهب سنت چیزی جز آنچه که معاویه برای آنها اختراع کرده است، نیست.

۱۵. اضواء علی السنّة المحمديّة، محمود ابوریّه ص ۱۲۶/۱۲۷.

لذا ربیع بن نافع آنطور که در تاریخ بغداد ج ۲۰۹/۱ آمده، گفته است: معاویه ابن ابی سفیان پوشش اصحاب پیامبر اکرم ﷺ است. پس اگر کسی پوشش کسی را بپندازد، از به ماوراء آن جرأت پیدا می کند. « (۱۶)

بزرگترین قرینه ای که بر آن حقیقت دلالت می کند، این است که اکثریت مردم در طی حاکمیت بنی امیه شیفته معاویه شده بودند. چرا که عمده احکام و عقاید دینی خود را از او وام گرفته بودند.

شاهد بر این مدعا این قصه تاریخی است، که مسعودی در کتاب مروج الذهب نقل نموده است.

«در سال ۲۱۲ منادی مأمون خلیفه عباسی ندا داد، که هر کس معاویه را به خیر یاد کند، یا او را بر یکی از اصحاب پیامبر ﷺ مقدم بردارد، ذمه حکومت از او بری می باشد. (کنایه از این که او مستحق مجازات است). مردم درباره سبب این اعلان از سوی مأمون دچار اختلاف شدند.

بعضی گفته اند: سبب همان جسارتی است که معاویه نسبت به پیامبر اکرم ﷺ ابراز داشته بود، و مغیره بن شعبه آنرا نقل نموده است. که معاویه موقع شنیدن صدای موذن که می گفت «اشهد ان محمداً رسول الله ﷺ»، گفت: به خدا قسم از پای نمی نشینیم مگر اینکه این نام را این اذان را دفن نمایم.

وقتی مأمون این جریان را شنید، دستور داد آن ندا درباره معاویه سرداد شود، و دستور داد که خطبه در شهرها او را بر منابر لعن نمایند. اما بدنبال این دستور، اکثریت مردم ناراحت شدند، و آنرا گناه بزرگ شمردند. و آشوب و اضطراب در بین عام مردم صورت گرفت. لذا مشاوران مأمون به او گفتند: باید آن برنامه را و مسئله لعن معاویه را لغو نماید. مأمون هم چاره ای جز آن را ندید و دستور لغو آنرا صادر نمود. « (۱۷)

۱۶. نهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، العلامة الشیخ محمد تقی التستری ج ۳۵۰/۱۵ طبع امیرکبیر - تهران ۱۳۷۶ ش.

۱۷. مروج الذهب، ابوالحسن مسعودی متوفی ۳۴۶، ح ۴۸/۴ - ۴۹ ط: بیروت مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۱۱ هـ. ق.

نقش خلفای بنی العباس و دیگر حکام در ترویج مذاهب اهل سنت و انحصار آنها به چهار مذهب

غیر از معاویه و دیگر حکام اموی، حکام عباسی و دیگر فرمانروایان نیز در تطوّر ترویج و توسعه مذاهب اهل سنت، و نهایتاً در انسداد باب اجتهاد، و انحصار مذاهب به چهار مذهب معروف (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) نقش داشتند.

انگیزه آن حکام نسبت به دخالت در امور مذهبی مردم، صرفاً سیاسی و برای تحکیم موقعیت و حاکمیت خودشان بود. آنها مشاهده میکردند که در مقابل مکتب اهل بیت، عامه مردم براساس احساس نیاز به مرجعیت دینی (عقیدتی و فقهی) از یک سو، و محبت فطری و اسلامی به اهل بیت: از سوی دیگر، گرایش به رجوع به ائمه اهل بیت: و شاگردان آنها داشتند. این وضعیت برای حکام خطرناک می نمود. لذا دست به پدید آوردن مرجعیت‌های دیگر زدند تا هم نیاز طبیعی مردم به حل مشکلات مذهبی را برآورده سازند، و هم بین ملت تفرقه و اختلاف ایجاد کنند و هم موقعیت مردمی ائمه هدی: را تضعیف نمایند.

از این رهگذر، در حدود ۵۰ مذهب فقهی در بین اهل تسنن از قرن دوم تا قرن هفتم پدید آمد.

مذاهب زیر از مذاهب شاخص و معروف بودند.

۱. مذهب عبدالله بن اَباض متوفای بین ۸۶ الی ۱۰۰ هـ.
۲. مذهب عمر بن عبدالعزیز متوفای ۱۰۱ هـ.
۳. مذهب عامر بن شَرَحْبیل شعبی متوفای ۱۰۵ هـ.
۴. مذهب حسن بصری متوفای ۱۱۰ هـ.
۵. مذهب عثمان بن عمر بن موسی تمیمی متوفای ۱۴۵ قاضی «زمان منصور عباسی بود»
۶. مذهب اعمش سلیمان بن مهران متوفای ۱۴۸ هـ.
۷. مذهب عبدالملک بن جریح (متوفای ۱۵۰ هـ) که فقیه حجاز در عصر خود بود.
۸. مذهب ابو حنیفه النعمان بن ثابت زوطی اهل کابل (۸۰-۱۵۰ هـ)
۹. مذهب اوزاعی عبدالرحمن، امام شامیان م ۱۵۷ هـ.

۱۰. مذهب سفیان ثوری م ۱۶۱ هـ
۱۱. مذهب ماجشون عبدالعزیز بن ابی سلمه المدنی الاصفهانی م ۱۶۴ هـ
۱۲. مذهب لیث من سعد امام مصریها، متوفی ۱۷۵۰ هـ
۱۳. مذهب مالک بن انس (۹۳-۱۷۹ هـ) امام اهل مدینه
۱۴. مذهب سفیان بن عُیینه، هلال کوفی م ۱۹۸ هـ
۱۵. مذهب محمد بن ادريس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ هـ)
۱۶. مذهب اسحق (۲۳۸ هـ)
۱۷. مذهب ابی ثود (۲۴۰ هـ)
۱۸. مذهب احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ هـ)
۱۹. مذهب داود ظاهری م ۲۷۰ هـ
۲۰. مذهب محمد بن جریر طبری م ۳۱۰ هـ

طبیعی است که کثرت مذاهب در عین اینکه برای حکومتها از جهاتی مفید بود، اما از جهاتی دیگر مشکلاتی برای حکام ایجاد می کرد. بلبشو در امور مذهبی به اختلافات اجتماعی و درگیریها و تشنجات گروهی منتهی می شد. لذا می بینیم حکام عباسی در اواخر دوران خلافت عباسی و حکامی که بعد از سقوط آنها سرکار آمدند در پی محدود کردن مذاهب و انحصار مذاهب به چهار مذهب معروف و انسداد باب اجتهاد برآمدند.

در این راستا دو حادثه در قرن هفتم صورت گرفت و به انسداد باب اجتهاد و انحصار مذاهب به مذاهب اربعه منتهی گردید.

حادثه اول: ساختن مدرسه المستنصریه

آقابزرگ تهران در رساله «تاریخ حصر الاجتهاد» آورده است:

«ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجامعه در وقائع سال ۶۳۱ کیفیت افتتاح مدرسه مستنصر به بغداد را اینچنین نقل نموده است: شروع بنای این مدرسه به دستور خلیفه عباسی المستنصر بالله در سال ۶۲۵

هـ بوده است و متولی ساختمان آن استاد الدار مؤید الدین ابوطالب محمدبن العلقمی بود. در روز افتتاح به چهار بخش تقسیم گردید. بخشی به طرفداران مذهب شافعیّه و بخش دیگر به حنفی و سومی به مالکیّه و چهارمی به حنابلّه داده شد. و مدرسین را ملزم کردند که فقط آراء آن چهار امام را تدریس نمایند. و کسانی را که ادعای اجتهاد داشتند و آراء خود را مطرح می کردند، یا آراء غیر آن ائمه چهارگانه را نقل می نمودند، مجبور نمودند که یا از مدرسه اخراج شوند و یا اینکه فقط آراء مذهب اربعه را تدریس نمایند. «^(۱۸)

این حادثه گام اول بود در ایزوله ساختن مذاهب غیر اربعه و مطرح نمودن آن چهار فقیه به طوری که فقط اینها در بورس مرجعیت دینی قرار گرفتند.

حادثه دوم: بخشنامه البندُ قداری

بعد از سقوط خلافت عباسی حاکمیت شام و مصر به دست الملك الظاهر بیبرس البندقداری افتاد. وی ترک بود و روحیّه متعصب ضد شیعیان اهل بیت داشت. بر اثر کشتار شیعیان و طرفداران فاطمی اهل بیت حمام خون به راه انداخت. وی در سال ۶۶۵ بخشنامه ای به دستگاههای قضائی مصر و شام صادر کرد، و در آنجا اعلام کرد، که فقط مقلدان چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی می توانند به مسند قضاوت برسند، و دیگران باید اخراج شوند. این رویّه به دیگر مناطق سرایت کرد و تدریجاً مذاهب اهل سنت به چهار مذهب فوق منحصر و باب اجتهاد مسدود گردید.

مقریزی مصری در کتاب الخطط المقریزیه چنین می نویسد:

دروقتی که سلطنت به الملك الظاهر بیبرس البند قداری رسید، در مصر چهار قاضی را منصوب نمود. یکی شافعی و دیگری مالکی و سومی حنفی و چهارمی حنبلی بود این وضع از سال ۶۶۵ به بعد استمرار یافت. به طوری که در مجموع قلمرو شهرهای اسلامی، مذهبی غیر از مذاهب اربعه به

۱۸. تاریخ حصر الاجتهاد، آقابزرگ تهرانی ص ۱۰۵-۱۰۷ منشورات مدرسه الامام المدی: خوانسار - ایران

رسمیت شناخته نشد. و برای مقلدان آن مذاهب از سوی حکومتها، مدارس، خانات، زوایا و ربط در سایر ممالک اسلامی ساخته شد. و هر کس مذهبی غیر مذاهب مذکور را برمی گزید مورد عداوت قرار می گرفت. و هیچ قاضی ای غیر از محدوده آن مذهب منصوب نشد، و شهادت کسی از مقلدان دیگر مذاهب مورد قبول واقع نشد. مقام خطابه، امامت و تدریس برای کسی غیر از مقلدان چهار مذهب اعطاء نگردید. در این مدت فقهای شهرها به وجوب تقلید از یکی از آن چهار مذهب و تحریم ماسوای آنها فتوی دادند. و عمل براساس این رویه تا امروز (زمان مقریزی در قرن دهم) ادامه داشت. و نیز بیبرس انسداد باب اجتهاد را اعلان نمود و بخشنامه آن پادشاه علی رغم زوال پادشاهی او همچنان پابرجاست.^(۱۹)

متأسفانه وضعیت مذکور تا زمان ما هم ادامه داشته و اکنون اکثریت مسلمانان از آن مذهب چهارگانه پیروی می کنند در حالیکه ائمه مذکور در قرن دوم و سوم می زیستند، و نه تنها زمان پیامبر اکرم ﷺ را درک نکرده بودند، بلکه حتی در زمان خلفا و اصحاب جلیل القدر پیامبر ﷺ نیز نبودند. و مشروعیت آنها صرفاً مستند به بخشنامه یک پادشاه، آنهم در قرن هفتم بود. این است تاریخچه مذهب تسنن! در حالیکه مذهب تشیع در زمان رسول خدا ﷺ و به دست مبارک آن حضرت تأسیس گردید. و در واقع مذهب تشیع همان اسلامی است که مورد رضا و پسند خداوند سبحان قرار گرفته است.

چرا که جوهر اساسی آن همان ولایت امیرالمؤمنین (ع) و دیگر ائمه اهل بیت است. و ولایت امیرالمؤمنین رسماً از سوی خدا به عنوان نعمت بزرگی که خداوند در غدیر به اتمام رساند و نماد اسلام مورد رضایت خداوند اعلام گردید.

در قرآن به مناسبت روز غدیر آمده است:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً».

یعنی امروز (روز غدیر) دینم را برای شما کامل و نعمت بر شما اتمام و اسلام را برای شما پسندیدم.

۱۹. الخطط المقریبه ۳۳۳/۲ - الامام الصادق (ع) و المذاهب الاربعه، اسد حیدر ج ۱/۱۷۱، ورد کتب السفینه، مروان خلیفات ص ۷۷.

داستانی در این رابطه

در پایان این مطالب خوب است به این داستان که در قرن هشتم اتفاق افتاده است. عنایت فرمایید.

در زمان حکومت مغول‌ها، از بین آن‌ها پادشاهی به نام «سلطان محمد خدا بنده» مسلمان شده بود. روزی به دلیل عصبانیت، زنش را در یک زمان سه طلاقه کرده بود. بعد از آن پشیمان شد و قصد برگشت به زن خود پیدا کرد. علما اهل سنت گفتند که رجوع شما مشروط بر این است که مرد غریبه‌ای بیاید و به عنوان محلل با زن شما ازدواج کند و بعد او را طلاق بدهد. آن موقع شما می‌توانید با او ازدواج مجدد کنید. پادشاه که از این راه حل خشنود نبود، گفت: شما بین خودتان خیلی اختلاف دارید. آیا مذهبی که برخلاف فتوای شما، فتوا داده باشد نیست؟ گفتند: بله، یک مذهب شاذی به نام شیعه هست که برخلاف این فتوا معتقدند. پادشاه گفت: عالم و دانشمند این مذهب کیست؟ گفتند: آدمی دیوانه‌ای است او را رها کنید. او علامه حلی^(ره) است. به دستور پادشاه، به دنبال علامه حلی^(ره) فرستادند. هنگامی که علامه وارد مجلس پادشاه شد، دید که مجلس پر است و جای خالی وجود ندارد و تنها جای خالی پیش پادشاه بود. لذا سلام کرد و بلند گفت: «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» و بعد نعلینش را زیر بغلش گذاشت و در صدر مجلس و کنار پادشاه نشست. حضار زدند زیر خنده و گفتند: قبله‌ی عالم دیدید که چگونه این آقا بدون تعظیم وارد مجلس شد، جسارت کرده و در کنار شما نشستند و از همه بدتر بی‌عقلی کرده و نعلینش را زیر بغلش گذاشته است. پادشاه که آدم عاقلی بود، گفت: بهتر است دلیل چنین رفتار را از او پرسید.

علامه حلی در توضیح عملکرد خود چنین گفت: که بنا به فرموده پیامبر اکرم^(ص)، اگر مسلمانان همدیگر را دیدند، این گونه تحیت کنند «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» و نفرمود که نسبت به هم تعظیم کنند. اگر در این رابطه روایتی از ساحت مقدس ایشان رسیده بود، ما با کمال میل انجام می‌دادیم. اما برعکس، چیزی که مسلم است، رکوع و سجود فقط و تنها فقط برای خدای تبارک و تعالی است. اما علت این که من در صدر مجلس نشستم، این بود که هنگام ورود، جای خالی برای

نشستن ندیدم و از طرفی نمی‌توانستم کسی را از جایش بلند کنم. در عوض مشاهده کردم که در کنار پادشاه جای خالی برای نشستن هست. لذا اینجا نشستم. خوب، از آن جا که حرف حساب، جواب ندارد، حضار هیچ حرفی برای گفتن نداشتند مگر این سؤال که صرف نظر از مطالب گفته شده، چرا جناب علامه نعلین خودشان را در زیر بغل گرفته و وارد مجلس شدند؟

علامه حلی^(ره) در جواب ایشان گفت: ترسیدم که امام حنفی‌ها نعلینم را بدزد. همانطور که ابوحنیفه نعلین پیامبر را دزدید. یکی از حنفی مذهب‌ها بلند شد و گفت: آقا چه می‌گویید. امام ما ۸۰ سال بعد از پیامبر متولد شد و اصلاً زمان پیامبر را درک نکرده است. پس چه طور می‌توانسته نعلین پیامبر را سرقت کند؟ علامه گفت: ببخشید مقصودم مالک بن انس بوده که کفش پیغمبر را دزدیده بود. در این جا یکی از مالکی‌ها گفت: امام ما شاگرد ابوحنیفه بود و هرگز پیامبر را ندیده و زمان ایشان را درک نکرده است؟

علامه گفت: باز هم ببخشید، امام شافعی‌ها بوده و من فراموش کرده بودم. یکی از شافعی‌ها برخاست و گفت: این سخن شما از گفته‌های قبلی که بدتر است. امام ما دو قرن با پیامبر فاصله داشته و به طریقی اولی او را ندیده است، تا خواسته باشد نعلین ایشان را سرقت کند. علامه^(ره) گفت: خیلی باید من را ببخشید من قدری فراموشکار شده‌ام. سارق نعلین پیامبر، شخص احمد بن حنبل بوده و من از روی اشتباه دیگران را نام بردم. بله سارق همان احمد بن حنبل، امام حنبلی‌ها بوده است. در این حین بود که یکی از حنبلی‌ها گفت: چه طور ممکن است؟ امام ما ۲ قرن و نیم با پیامبر فاصله داشته. این گفته شما کذب محض است.

وقتی سخن به اینجا رسید جناب علامه حلی^(ره) رو به پادشاه کرد و گفت: اعتراف آقایان را که شنیدید. هیچ کدام از اشخاصی که این جمع آن‌ها را به عنوان امام خود می‌پذیرند، زمان پیامبر اکرم ﷺ را درک نکرده و پیغمبر ﷺ در مورد ایشان هیچ چیزی نفرموده است. اما در عوض امام اول من پسر عم و داماد پیامبر اکرم ﷺ و تربیت شده شخص ایشان است. امام دوم و سوم من، نوه‌های پیغمبرند و

دختر پیامبر، مادر ائمه‌ی من است و پیغمبر در مورد ائمه‌ی من فضایل و مناقب بسیاری فرموده است: خوب حالا خودتان قضاوت فرمائید مذهب اهل البیت درست و برحق است یا مذهب اینها که هیچ گونه ارتباطی با پیامبر اکرم ﷺ ندارد؟ سلطان محمد گفت: انصافاً مذهب شما برحق است و مذهب این جماعت رهاست. سپس رو به جمع کرد و گفت: شما بروید دنبال کارتان. من از امروز شیعه هستم. و به این ترتیب بود که سلطان محمد خدا بنده به محض شنیدن کلام حق از زبان یکی از علمای شیعه، عملاً تشیع را اعلام کرد. وی رو به علامه کرد و گفت: جناب علامه درباره زن من شما چه می‌فرمایید. علامه گفت: ایشان هنوز هم زن شماست و از شما جدا نشده چون شما در حال عصبانیت طلاق دادید، اصلاً این گونه طلاق اعتباری ندارد و از نظر شرعی شما همچنان زن و شوهر هستید. به علاوه شما حتی اگر در حال آرامش ایشان را طلاق دادید باز هم با یک رجوع می‌توانستید برگردید و تنها موقع سه بار طلاق کردن، نیاز به یک فرد محلل می‌باشد.

و معنای سه طلاقه کردن این است که کسی زن خود را طبق شرایط شرعی طلاق دهد، و در عده رجوع کند و یا بعد از انقضای عده با آن زن ازدواج مجدد نماید. و برای بار دوم او را طلاق دهد و پس از رجوع و یا ازدواج مجدد برای بار سوم زن خود را طلاق دهد. پس از طلاق سوم بدون ازدواج محلل و طلاق کردن محلل و خروج از عده ازدواج مجدد با آن زن جایز نیست.

محل شاهد در این داستان این است که علامه حلّی با اثبات تاریخچه پیدایش مذاهب اهل سنت بطلان آن‌ها را ثابت کرده است و سلطان محمد خدا بنده مغول مستبصر گردید.